

زنده باد بی خدایی!

اعظم کم گویان



و خاخام ذلت و عجز بشر و فرار بسوی مرگ را تبلیغ می کنند. بهشت انسانها باید در همین دنیای فعلی و زندگی جاری ساخته شود و همه مردم باید از زندگیشان لذت و بهره ببرند. انسان یکبار زندگی می کند و باید زندگیش را با تصمیم خودش و با سربلندی و لذت و خوشی سپری کند. بجای کلیسا و مسجد و کنیسه باید مدرسه، پارک و تفریحگاه و مهد کودک ساخت. در همین جهان و همین زندگی جاری باید خوش بود و زندگی کرد.

دین ضد علم است و دگم های مذهبی را با هیچ ترتیبی و از طریق هیچ متد علمی نمی توان ثابت کرد. دین دشمن علم است. آخوند و خاخام و کشیش با اشاعه جهالت و کوردلی در بین مردم، زندگیشان را می گذرانند و خود جاهل ترین و بی شعور ترین افراد روی زمین اند. با اینحال از برکت دین از ثمره زندگی بقیه مردم استفاده می کنند و فربه و پرورار می شوند! طبقات دارا و دولتشان، کلیساها و مساجد و کنیسه ها را از پرداخت مالیات معاف کرده و مردم را وادار می کنند مالیات بیشتری بپردازند. آخوند و کشیش و خاخام باید مثل همه کار کنند و از آنها برای هر یک شاهی ثمره دسترنج مردم باید حسابرسی شود، باید مالیات بدهند و در تلاش عمومی و زندگی اجتماعی شرکت کنند.

کلیسا، مسجد و کنیسه به مردم دیکته می کنند (البته بعد از رسانه ها) که چه بخورند، کی بخورند، چه بخوانند و چه چیزی را مجازند در تلویزیون و سینما ببینند یا نینند. اینها قوانین ازدواج، طلاق، رابطه زن و مرد و مسائل جنسی را تعیین و به مردم حکم می کنند. اینها مانع آموزش جنسی و گسترش دانش جنسی مردم و توزیع وسایل جلوگیری از بارداری می شوند. ازدواج و طلاق و روابط جنسی مردم و قوانین مربوط به آنها باید براساس تمایلات و نیازهای مردم و تامین حداکثر رفاه، شکوفایی و برابری آنها تعیین شوند و دست کلیسا و کنیسه و

مسجد و معبد باید بکلی از تصمیم گیری در این موارد کوتاه شود. بشر باید حداکثر آگاهی و دسترسی به اطلاعات مربوط به پروسه های فیزیکی و سکس و مسائل جنسی را داشته باشد و کنترل خدا بر این زمینه ها را کنار بزند.

خاخام ها و یهودیان مومن روزانه چند بار خدایشان را شکر می کنند که آنها را زن خلق نکرده است. کشیشان و کاردینالها با وجود لگامی که مردم به آنها زده اند هنوز هم به حقوق اولیه زنان و کودکان دست درازی می کنند، حجت الاسلام ها را هم همه مردم در بیست و چند سال گذشته دیده اند. زنان و کودکان بیشتر از همه از بی خدایی و خشک کردن ریشه خدا و مذهب و کلیسا، مسجد و خاخام و معبد نفع می برند و واقعا از شر خدا و مذهب و مشیت الهی خلاص می شوند.

اگر ردیای خدا و تعالیم ضد زن، ضد علم و ضد زندگی و شکوفایی بشر از سیستم آموزش و پرورش و کتابهای درسی پاک نشود، خرافات و تبعیض در زندگی مردم تولید و بازتولید می شود.

اگر دست خدا و نمایندگان آن از دولت و نهادهای تصمیم گیرنده قطع نشود، باز هم جهل و قساوت الهی بر سر مردم حاکم خواهد ماند.

اگر خرافات و احکام عتیقه اسلام، مسیحیت و یهودیت و .. با بحشهای علمی، افشاگرانه و قانع کننده جواب نگیرد، باز هم خدا اما این بار در چهاردیواری خانه های مردم، آنها را تحمیق و خرفت می کند.

با خدا و دین نه فقط بعنوان "افیون توده ها"، "روح جهان بی روح ما" و "مخلوق انسان در تنگنا افتاده"، بلکه بعنوان یک دستگاه تمام عیار آدمکشی و قساوت و خونریزی باید درافتاد و مغلوبش کرد. بشر فقط با رهایی از شر



مذهب زدایی و روشنگری در ایران

مصاحبه با فاتح شیخ

اعظم کم گویان: چرا یک دوره روشنگری و یک تحول مذهب زدایانه در ایران رخ نداده است؟

فاتح شیخ: واضح است که روشنگری و تهاجم علیه مذهب، از تحولات قرون جدید اروپا بویژه از قرن هجدهم به بعد سرچشمه گرفته و از آنجا به بقیه جهان از جمله ایران، جاری شده است. با پوزش از طولانی شدن جواب، اجازه می خواهم اول راجع به چارچوب تاریخی این پروسه نکاتی بگویم.

تصویر این پروسه به شکل یک پیشرفت خطی از روشنگری به سکولاریسم و مذهب زدایی، تصویری یکجانبه و غیرتاریخی است. در عین تاکید بر اهمیت روشنگری و همچنین اهمیت انقلاب صنعتی و پیشرفت علم و صنعت در افول سلطه اجتماعی و ایدئولوژیک دین، معتقدم این انقلاب بزرگ فرانسه ۱۷۸۹ بود که نهایتا راه تهاجم ضد مذهبی مردم و سکولار شدن جامعه را در فرانسه و بعدا بقیه اروپا و جهان باز کرد. این انقلاب با آزاد کردن و بمیدان آوردن نیروهای اجتماعی جدید، باعث شد که تعرض فکری روشنگری علیه مذهب، نهایتا به شکل یک تعرض توده ای ضد مذهبی، مادیت یابد و در مقیاس اجتماعی بیسابقه ای اشاعه پیدا کند.

بیانیه برای مذهب زدایی از جامعه!

جامعه آزاد جامعه‌ای بدون مذهب، بدون خرافه و بدون زنجیر سنن و اخلاقیات کهنه بر اندیشه آزاد انسانها است. مذهب جریان فکری و اجتماعی فی نفسه تبعیض آمیز، خرافی و مغایر با آزادی و شکوفایی انسان است. مذهب حتی بعنوان امر خصوصی افراد سد راه رهایی و شکوفایی و اعتلای انسان است.

ایران جامعه‌ای اسلامی نیست. حکومت اسلامی است. اسلام یک پدیده ارتجاعی و تحمیلی در ایران است که تنها با قدرت سرکوب و کشتار و شکنجه و سنگسار تاکنون بر سر کار مانده است. بیش از دو دهه است که میخواهند بزور جامعه را اسلامی کنند. قادر نشده‌اند. اسلام یک وصله ناجور بر پیکر جامعه است. اسلامی کردن جامعه بخشی از جهاد ضد انسانی بر علیه تمامی آحاد جامعه است که جنبش اسلام سیاسی و حاکمیت اسلامی دنبال میکنند.

امروز مبارزه علیه حاکمیت اسلامی، اسلام، سنن و اخلاقیات و روابط عقب مانده اسلامی و کل ارتجاع اسلامی بخشی از مبارزه وسیع و همه جانبه مردم برای خلاصی فرهنگی و رهایی است. این مبارزه‌ای تاریخی علیه خدا و تمام مظاهرش و برای بازگرداندن اختیار به انسان است. این جنبشی است که اصالت و ارزشهای انسانی را در مقابل مذهب نمایندگی میکنند. این مبارزه پس از رنسانس بزرگترین تلاش تاریخی علیه سلطه نفوذ مذهب در جامعه است. تاثیرات این تحول اجتماعی سیمای سیاسی خاورمیانه را دگرگون خواهد کرد. این جنبش امروز تماما توسط حزب کمونیست کارگری نمایندگی میشود.

حزب کمونیست کارگری بمنظور قطع نفوذ مذهب از جامعه خواهان یک مبارزه صریح و روشن و باز و همه جانبه علیه نفوذ دستگاه مذهب است. حزب کمونیست کارگری در عین تلاش برای آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، در عین اینکه اعتقاد به هر باوری، حتی عقب مانده ترین و ضد انسانی ترین احکام، را حق انکار ناپذیر آحاد جامعه

میداند، اما در عین حال خواهان تشدید مبارزه علیه مذهب، گسترش فعالیتهای روشنگرانه ضد مذهب و مبارزه‌ای همه جانبه بمنظور مذهب زدایی از تمامی شئون جامعه است و برای تحقق اهداف زیر مبارزه میکند.

یک نظام سکولار

سکولاریسم گام اول در مسیر رهایی همه جانبه انسانها از چنگال خرافات و تعصبات جاهلانه مذهب است. حزب کمونیست کارگری بمنظور استقرار یک نظام سکولار خواهان تحقق شرایط زیر است.

۱- جدایی کامل مذهب از دولت. حذف کلیه مضامین و ارجاعات مذهبی و متاثر از مذهب از قوانین کشور در حوزه آموزش، قضا، کار و تقویم رسمی. لغو مقوله مذهب رسمی. لغو هر نوع ارجاع به مذهب افراد در قوانین و در اوراق هویتی و اداری مربوط به آنها. ممنوعیت انتساب افراد، فردی یا جمعی، به هر نوع تعلق مذهبی در اسناد رسمی، رسانه ها و غیره. ممنوعیت هر گونه تظاهر و ابراز وجود مذهبی افراد در نظام اداری جامعه.

۲- تبدیل مذهب به امر خصوصی افراد. آزادی مذهب و بی مذهبی. آزادی انتقاد به کلیه جوانب اخلاقی، فرهنگی و تاریخی مذهب. ممنوعیت تحریکات و تهدیدات مذهبی علیه بیان و ابراز وجود آزادانه افراد. ممنوعیت هر نوع اجبار فیزیکی و روحی برای پذیرش مذهب.

۳- لغو آپارتاید جنسی. لغو کامل کلیه قوانینی که متضمن جدایی زن و مرد در تمامی شئون جامعه، در موسسات و مجامع و اجتماعات و معابر و وسایل نقلیه عمومی، اماکن کار، آموزشگاهها، و تردد در جامعه است.

۴- جدایی کامل مذهب از آموزش و پرورش. ممنوعیت تدریس درس مذهبی، احکام مذهبی و یا تبیین مذهبی موضوعات در مدارس و موسسات آموزشی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل آموزش و

پرورش غیر مذهبی هستند. برقراری آموزش و پرورش مختلط در تمام سطوح.

۵- ممنوعیت مراسم مذهبی خشونت آمیز و غیر انسانی. ممنوعیت هر نوع فعالیت، مراسم و ابراز وجود مذهبی که با آزادیها و حقوق مدنی مردم و با اصل برابری همه مغایر باشد. ممنوعیت هر نوع ابراز وجود مذهبی که مخل آرامش و احساس امنیت مردم باشد. ممنوعیت هر نوع مراسم و رفتار مذهبی که با قوانین و مقررات مربوط به بهداشت و سلامت افراد و محیط زیست و قوانین مربوط به حمایت حیوانات مغایر باشد.

۶- آزادی بی قید و شرط انتخاب لباس. لغو هر نوع شرط و شروط رسمی و یا ضمنی بر مقدار و نوع پوشش مردم، از زن و مرد، در اماکن عمومی. ممنوعیت هر نوع تبعیض و یا اعمال محدودیت بر مبنای پوشش و لباس مردم.

۷- در اسناد و مراجع رسمی دولتی. ممنوعیت ایراد هر نوع خطبه مذهبی در مراسم دولتی ثبت ازدواج. ممنوعیت تعدد زوجات و صیغه.

برابری و رفع تبعیض از زنان

تبعیض مذهبی علیه زنان یک مشخصه موقعیت زن در جامعه است. در جامعه ایران که سلطه و فشار مذهب و سنتهای کهنه بر نظام سیاسی و اداری و فرهنگی جامعه عمیق تر است، ستمکشی و بیحقوقی و فرودستی زن در آشکارترین و زمخت ترین اشکال خودنمایی میکند. رتوس اقداماتی که باید بفوریت برای رفع تبعیض بر زنان به اجرا در آید عبارت است از:

۱- اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی و لغو فوری کلیه قوانین و مقررات و راه و رسمهای مذهبی و عقب مانده اخلاقی، فرهنگی و ناموسی که نافی استقلال و اراده مستقل زن و شخصیت او بعنوان یک شهروند آزاد و متساوی الحقوق در

جامعه است. لغو کلیه تعهدات انقیاد آور زن به شوهر در شرع و سنن کهنه.

۲- برابری کامل حقوق و موقعیت قانونی زن و مرد در خانواده. لغو امتیازات مرد بعنوان "سرپرست خانواده" و برقراری حقوق و وظایف برابر برای زن و مرد در رابطه با سرپرستی و تربیت فرزندان، اعمال کنترل و مدیریت داریها و امور مالی خانواده، وراثت، طلاق، و سرپرستی کودکان در صورت جدایی و تقسیم و تملك اموال خانواده.

مصونیت کودکان

یکی از اقدامات عاجل برای تضمین شادی و خلاقیت و ایمنی کودکان جلوگیری از تعرض مذهب به روح و روان کودک و جلوگیری از کودک آزاری است. بمنظور مصون داشتن کودکان از تعرض مذاهب و نهادهای مذهبی حزب کمونیست کارگری اقدامات زیر را در دستور قرار میدهد:

۱- ممنوعیت دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی به کودکان و افراد زیر شانزده سال. ممنوعیت جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه‌های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی. ممنوعیت حجاب برای کودکان و افراد زیر شانزده سال. ممنوعیت ختنه کودکان.

۲- ممنوعیت و لغو کلیه قوانین مذهبی که مانع برخورداری کودکان، اعم از دختر و پسر، از یک زندگی خلاق و شاد و تفریحات و شرکت در فعالیتهای اجتماعی مخصوص کودکان گردد.

روابط جنسی آزاد

قوانین و سنن و اخلاقیات مذهبی یک مانع اصلی برقراری رابطه آزاد و داوطلبانه جنسی همه کسانی است که به سن قانونی بلوغ جنسی رسیده‌اند. از اینرو حزب کمونیست کارگری خواهان تحقق مفاد زیر است.

۱- ممنوعیت هرگونه دخالت از جانب

فانتزی مخوف ابراهیم خلیل الله

هدایای خود را به پایش میریخت (که البته به جیب تولیت میرفت)، در عین حال مراقب بود پا روی دم خدای بغل دستی نگذارد، مبادا مورد غضب او واقع شود. جثه و هیكل خدایان بسته به وضع مالی قبایل و اقوامی که صاحبش بودند داشت.

ابراهیم بنا به موقعیت شغلی خود نظرش به این خدایان کاملا ابژکتیو بوده و در مقام تولیت، ابهت خدایان بی تحرک، برایش ریخته و قدرت جادویششان رنگ باخته بود. خدایان اصولا محصول جهل بشر در برابر عوامل ناشناخته طبیعی بوده اند. فرهنگ غالب در آن زمان این بود که اگر قومی موفق میشد بتی با جثه عظیمتر بسازد نه تنها اعتماد بنفس بیشتری در برابر بلیات طبیعی به خود تلقین میکرد بلکه در برابر اقوام دیگر مهیب تر و قویتر جلوه مینمود، بنا براین رقابت در عرصه بت سازی دائمی و توقف ناپذیر بود.

چه بسا ابراهیم مدتها بفکر درست کردن بزرگترین خدای کعبه بوده است. لیکن مصالح و ملزومات آن از توان مالی و جسمی اش خارج و با منافع شغلیش در تناقض بوده است. کنکاش ذهنی ابراهیم او را به این نتیجه میرساند که بجای گل و سنگ و چوب و نیروی بازو به فانتزی و مخیله خود رجوع کند. او برای رقابت با بزرگترین بتها باید بزرگترین خدای را مجسم کند و بجای مهیب ترین آنها مخوف ترین و قدرتمندترین و حاضرالحوظورترین خدای را خلق کند، خدای قادرمتعال، بی همتا، یکتا و بی رقیب و بی شریک و مهمتر از همه نادیدنی را بیآفریند. فاکتور ترس و وحشت و عبودیت از خدایان بزرگ مهم بوده است، لیکن غیبی بودن خدای ابراهیم وحشت غیرقابل توصیفی را موجب میشود.

همانطور که داستانهای میکی موس پنبه داستانهای خاله خانجایی ها را زد، خدای ابراهیم نیز دکان بتهای دیگر را کساد کرد و دفتر تازه ای را در سیر تکامل محصولات جهل بشری گشود. مقررات و بکن و نکن هائی را در پی خدای یکتاترشی کارگاه ذهن ابراهیم شاهد هستیم که ابراهیم را تا جنون برده است. از داستان آنچه بر حاجر رواداشت تا قصد سربریدن اسماعیل پسرش برای رضای خدایی که خود خالقش بود، تا داستان خلقت هفت روزه زمین و زمان و آدم و حوا و کشته شدن هابیل بدست

اسعد کوشا

مقدمتا باید بگویم نمونه والت دیسنی و موش نیرومندی که در کنج ذهنش متولد شد و سپس از صفحه تلویزیون به سوراخهای ذهن میلیونها پیر و جوان در قرن بیستم رخنه کرد. نبوغ و خلاقیت ذهن بشر را بتصویر میکشید. هرچند زمان و مکان در اشاعه و مقبولیت عمومی خلاقیتهای ذهنی و عملی آقای والت دیسنی مهم بودند، لیکن همگامی آن با فرهنگ غالب که ناشی از مناسبات تولیدی جامعه سرمایه داری بود، کلید طلانی موفقیتش در تاریخ حیاتش بوده است.

نمونه دیگری از خلاقیت ذهن بشری، خدای یکتا از محصولات ذهن ابراهیم خلیل، است. همان خدائی که «فرزندان ابراهیم» تا به امروز بر سر ارث و میراثش یکدیگر را تکه تکه میکنند و به جهنمی که جد بزرگوارشان بشارت داده است رهنمون میسازند. شاید بررسی وضعیت روحی و روانی ابراهیم خلیل راهگشای معضل روانشناسی فرزندان متعصبش در اوایل قرن بیست و یکم باشد. بدون اینکه بخوایم سرسوزنی از نقش اسلام سیاسی در مسائل و معضلات خاورمیانه بکاهیم میبایست پته ابراهیم را روی آب ریخت تا اعوان و انصارش دشمنان را بگذارند روی کولشان و برای ابد به اصحاب کهف ملحق شوند.

داستانهای تورات و انجیل و کپی برداریهای قرآن از آن، ماتریال موجود از اوضاع و احوال روحی و روانی ابراهیم بدست میدهد که مورد استناد من واقع میشوند. گویند شغل شریف ابراهیم سرایداری کعبه در عهد بت پرستی بوده است. قبایل و اقوام مجسمه و نمادهای خدایان دست ساز خود را به تولیت کعبه میسپاردند و در ازای خدمات به سرایدار آن هدایا و مواجبی میپرداختند.

ابراهیم در معیت تولیت بتها ناچار به گردگیری آنها و آماده کردن محیط برای زوار و حجاج بود. هر زائری با ترس و لرز به خدای خود نزدیک میشد و نیازهایش را زیرلب نیایش میکرد و

متعدد مذهبی (چه در طول حکومت رژیم اسلامی و چه در دوران سلطنت پهلوی به زور و یا از طریق تصمیمات دولت، نهادها و بنیادهای مختلف مذهبی تصاحب کرده‌اند. قرار گرفتن این اموال در اختیار نهادهای منتخب مردم برای استفاده‌های عام المنفعه و رفاهی جامعه.

تقویم و تعطیلات رسمی جامعه

تقویم جامعه و تعطیلات رسمی جامعه باید هیچگونه نشانی از مذهب برخوردار نداشته باشند. بمنظور تغییر تقویم و تعطیلات رسمی جامعه حزب کمونیست کارگری برای تحقق شرایط زیر مبارزه میکند.

۱_ حذف هر نوع اشاره به مناسبتها و سالروزهای مذهبی از تقویم رسمی. درکنار تقویم محلی، تقویم میلادی رسمیت قانونی پیدا کند و در اسناد رسمی کشور ذکر شود.

۲_ انتقال روزهای تعطیل در هفته از جمعه به شنبه و یکشنبه برای هماهنگی با اکثر کشورهای جهان.

۳_ حذف کلیه تعطیلات مذهبی از تقویم رسمی جامعه.

حزب کمونیست کارگری اعلام میکنند که تحقق شرایط فوق در گرو بزیر کشیدن و سرنگونی رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی است. حزب کمونیست کارگری برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند. جمهوری سوسیالیستی اجرا و تحقق فوری اقدامات فوق را برای "مذهب زدایی" از جامعه تضمین میکند. حزب کمونیست کارگری همه آزادخواهان، همه آنتیستها و همه انسانهای برابری طلب و انساندوست را به این مبارزه تاریخی فرامیخواند.

مصوب کنگره چهارم حزب کمونیست کارگری ایران

هر مرجعی اعم از بستگان و اطرافیان و یا نهادها و مراجع رسمی در زندگی خصوصی و روابط شخصی و عاطفی و جنسی افراد. روابط جنسی داوطلبانه افراد بزرگسال با هم امر خصوصی آنهاست و هیچکس و هیچ مقامی حق کنکاش و دخالت در آن و یا اعلان عمومی آن را ندارد.

۲_ لغو کلیه قوانین و مقررات مذهبی و ارتجاعی که به رابطه جنسی زن و مرد با کسانی جز همسر خویش بعنوان جرم برخورد میکند.

۳_ مبارزه با تلقیات مذهبی و عقب مانده در جامعه که مانع رشد شعور جنسی مردم و مشخصا سد راه آموزش جنسی در مدارس و استفاده افراد بزرگسال از وسائل جلوگیری از بارداری و حفظ ایمنی رابطه جنسی است.

مبارزه با "صنعت مذهب"

صنعت جهانی مذهب، دستگاه مذهب اسلام و ادیان اصلی دیگر نظیر مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم، و غیره، انجمنهای داوطلبانه معتقدین به اندیشه‌های معینی نیستند، بلکه نهادهای سیاسی و بنگاههای مالی بسیار عظیمی هستند که هرگز بطور واقعی حساسی و کنترل نشده‌اند، و در قبال اعمال خود مورد بازرسی قرار نگرفته‌اند. "صنعت مذهب" مانند تمام صناعی که مضر حال و رفاه آحاد جامعه هستند باید تحت کنترل جامعه قرار گرفته و مردم باید از صدمات آنها مصون نگهداشته شوند. بدین منظور حزب کمونیست کارگری اقدامات زیر را در دستور قرار میدهد:

۱_ ممنوعیت هر نوع تقویت مالی و مادی و معنوی مذهب و فعالیتها و نهادها و فرقه‌های مذهبی توسط دولت و نهادهای دولتی. ثبت رسمی ادیان و فرقه‌های مذهبی بعنوان بنگاه ها و نهادهای خصوصی و تابعیت مذهبی از کلیه قوانین و مقررات ناظر بر فعالیت بنگاهها. کنترل مراجع قانونی بر حسابها و دفاتر و دریافتیها و پرداختی های فرقه‌ها و نهادهای مذهبی. تابعیت این نهادها از قوانین مالیاتی ناظر بر بنگاههای مشابه.

۲_ مصادره و باز پس گیری کلیه اموال و دارایی ها و اماکنی که نهادهای مذهبی (سازمان اوقاف و سایر نهادهای

دین، خدا و حقیقت

دین، دنیا را متقاعد کرد که موجودی نامرئی در آسمان وجود دارد که هر کاری که بشر انجام می دهد را می بیند. و ده چیز هست که خدا نمی خواهد شما انجام بدهید و اگر دادید تا ابد در دریایی از آتش سوزانده خواهید شد. اما خدا مهربان و رحیم است! و او پول لازم دارد! او بسیار قدرتمند است اما از پس پول بر نمی آید!

جورج کارلین

کسی که انجیل را می خواند باید با دستکش آن را در دست بگیرد. چرا که مجاورت چنین کثافتی شما را ناچار به این کار می کند.

فردریک نیچه

کارتل مواد مخدر مدی نین "اسکوبارها" و مثلث چینی و مافیای ایتالیا و آمریکا، انگشت کوچک ادیان سازمان یافته نمی شوند.

منصور حکمت

دین، خودآگاهی انسانی است که هنوز خود را نیافته یا خود را باخته و از دست داده است.

کارل مارکس

کشیش ها می گویند که آنها به مردم بخشیدن و خیریه را می آموزند. این طبیعی است. چون آنها از پول صدقه مردم زندگی می کنند. همه گداهای می آموزند که مردم باید به آنها پول بدهند.

رابرت اینگرسول

یک سرایدار مدرسه از هزاران کشیش مفیدتر است.

توماس پین

نگاه کردن به دنیا از منظر ادیان، کور کردن چشم بصیرت است.

بنجامین فرانکلین

انجیل و کلیسا بزرگترین موانع در راه آزادی زنان بوده اند.

الیزابت کیدی استانتون

من نمی توانم خدائی را تصور کنم که مخلوقات خود را پاداش یا کیفر می دهد؛ که اهدافش طبق مقاصد ما انسانها شکل گرفته؛ خدایی که بطور خلاصه انعکاسی از ضعف و ناتوانی ما انسانهاست. من همچنین نمی توانم باور کنم که انسان بعد از اینکه مرد، می تواند ورای جسم مادیش زنده بماند، هر چند که روح های ناتوان بدلیل ترس و جهل چنین افکاری را با خود حمل کنند!

آلبرت انشتین

دین، توهین به حرمت انسان است. با یا بدون آن، می توانیم مردمانی خوب یا بد داشته باشیم که کارهای خیر یا شر انجام می دهند. اما اگر انسانهای خوب کارهای شر انجام می دهند آن وقت حتما پای دین در میان است.

اسیتون وینبرگ

کلیه حقایق بزرگ جهان در ابتدا کفر محسوب شده اند.

جورج برنارد شا

تصور نکن که من برای اشاعه صلح به زمین پا گذاشته ام، من برای این نیامده ام، برعکس رسالت من شمشیر و جنگ است.

عیسی مسیح

ترس پدر خشونت و مادر دین است. بی جهت نیست که این دو در طول تاریخ دست در دست هم پیش رفته اند.

پرتراند راسل

یهودیان، مسلمانان و مسیحیان، همگی ابراهیم را بعنوان جد مشترک خود قبول دارند. فقط انسانهای متمدن اند که از داشتن کسی مانند او در خانواده خود شرم دارند.

نیک کوهن

بقای همه ما در گرو درک این واقعیت

است که نه دین و نه ناسیونالیسم هیچیک راه حلی برای انسانیت نیستند.

پرویز هودبوی

مذهب خوب، مذهب در حال نزع و نزار است. فقط زمانی که مومنین ضعیف هستند، می توانند صلحجو و اهل تساهل باشند (تولرانس داشته باشند)

پولی توین بی

تا زمانی که مردم به محمد معتقد باشند، به زندگیش بعنوان سرمشق بنگرند و به آموزشهایش عمل کنند، در جهان جنگ وجود خواهد داشت.

عبدل مسیح

نفرت سیاسی و قلبی از اسلام باید با یک نبرد فکری عمیقی همراه باشد که پایه های این دین و تفکر دینی را بشکافد و خصلت ارتجاعی مذهبی گری را با همه جوانب ظریفش که در شرقزدگی، مردسالاری، در بی حقوقی کودک و یا در روحیه ملی سیاهپوشی و مرگ پرستی و خصومت با شادی و امید در این کشورها خود را نشان می دهد، نقد کند

منصور حکمت

"وانمود کردن اینکه اسلام دین صلح و دوست داشتن است، یک خودفریبی است. اسلام که معنی اش تسلیم شدن به خداست، همواره دین خشونت و غضب بوده است. یا به این دین بپیوند یا مرگ در انتظار توست. تروریسم، فئاتیسم و خشونت، ذاتی اسلام است"

روی براون

هریک از شما زنان یک حوا هستید؛ دروازه ورود به جهنم آید؛ اغواگران خوردن میوه ممنوعه بهشت و اولین تخطی کنندگان از قوانین و احکام الهی هستید

و خداوند به زن فرمود: من رنج ترا افزون خواهم کرد. فرزندان را با درد

به دنیا خواهی آورد. باید تمایلات شوهرت را تام و تمام ارضا کنی. اوست که سرور تو خواهد بود.

انجیل: جنسیس سوره 3 آیه 16

تظاهر به اینکه اسلام دین عشق و دوستی است، خود فریبی محض است. اسلام که معنی لغوی آن تسلیم به اراده خداست همواره دین غلبه کردن و سلطه گری بوده است. این استدلال که فقط تعدادی اسلامی افراطی مایه شر هستند و خود اسلام اشکالی ندارد، مانند این است که ادعا کنی چند آلمانی افراطی مسبب هالاکاست بودند و نه فلسفه نازیسم.

روی براون

آزار و اذیت جنسی کودکان نه توسط پیروان شیطان بلکه اساسا توسط پیروان پروپا قرص مسیح و محمد انجام شده اند. البته بسیاری از این حرف خوششان نمی آید اما تعداد بسیار کمی هستند که قادرند در مورد صحت آن جدل کنند

انسانها اگر از روی اعتقادات دینی نباشد، هرگز نمی توانند اعمال بد و غیرانسانی را چنین کامل و با رضایت خاطر انجام دهند

پاسکال، ریاضیدان

"موجودیت و ادامه حیات حکومتها بدون استفاده از دین ممکن نیست"

جرج برنارد شا

سقوط امپراطوری اسلام بسیار قبل از عصر امپریالیسم اتفاق افتاد. علل این واقعه اساسا داخلی بودند.

پرویز هودبوی

ادامه دارد

مبارزه با ادیان سازمانیافته یک ضرورت است

انقلاب بعنوان "مامانی" تحولات اجتماعی و ایدئولوژیک را اینجا به روشنی میتوان دید. بعد از انقلاب فرانسه است که تازه در انگلیس پیشرفته انقلاب صنعتی کرده، طبقه کارگر به ادبیات ضد مذهبی روشننگری رو میآورد. در وین کارگران ماهر شهری، وسیعا به ژاکوبین ها گرایش پیدا میکنند: "چون ژاکوبین ها به خدا اعتقاد نداشتند".

انقلاب فرانسه یکی از آن انقلابات دوران معاصر است که همزمان علیه استبداد سیاسی و سلطه مذهب، هر دو، برپا شد. مردم پیاخته علیه استبداد و نظم کهنه فئودالی، از فساد و کثافت دستگاه کلیسا هم عمیقا بتنگ آمده بودند. باستیل و کلیسا با هم آماج نفرت مردم بودند و با یورش توده های انقلابی درهم کوبیده شدند. جنگ استقلال آمریکا هم در شکل گرفتن یک قانون اساسی سکولار در آن کشور تعیین کننده بود. این واقعیت که ساختار سیاسی و قانون اساسی فرانسه و آمریکا از دیگر کشورهای پیشرفته سکولارتر است و سکولاریسم در این دو کشور تا به امروز در برابر فشار جنبش های کنسرواتیو و دینی توانسته مقاومت کند، ریشه در این تاریخ دارد. تاثیر انقلاب فرانسه بر اروپا و جهان البته بمراتب برجسته تر بوده است. بیدلیل نیست که این روزها پاریس پایتخت لائیسیته و سکولاریسم در دنیا خوانده میشود.

میخواهم تاکید کنم که روشننگری تاثیرات بزرگ بجا گذاشت ولی انقلاب توده ای علیه سلطه دولت و کلیسای قرون وسطایی، آن تحول مادی تاریخی اجتماعی بود که امکان داد بشریت در تهاجم علیه مذهب به چنین پیشرفت عظیمی برسد. بعد از انقلاب فرانسه، برای اولین بار در تاریخ بشر، توده مردم، سکولار و غیر مذهبی شدند. به گفته یک مورخ، مذهب سابقا مانند آسمان همه جا بود، از آن پس توده ایر تیره ای در گوشه آسمان بود. انقلابات 1848، کمون پاریس و انقلاب اکتبر هم ضربات سهمگینی به مذهب زدند و تکانه و جهشهای بزرگی به گسترش دامنه غیر مذهبی شدن توده های مردم دادند که شرح آنها در اینجا مقدر نیست.

در پایه ای ترین سطح تحلیل،

آنچه زیراب مذهب را در دوره معاصر زد، نیاز سرمایه و طبقه بورژوازی به لغو امتیازات اجتماعی آریستوکراسی و سلسله مراتب مذهبی، نیاز بورژوا به آزادی تردد و بکار انداختن سرمایه در هر جا و نیاز به رهانیدن فرد از قید و بندهای حضور "آزاد"ش در بازار بعنوان فروشنده نیروی کار بود. تامین این "آزادی"ها شرط گسترش سرمایه بود و در چارچوب تنگ و قرون وسطایی مذهب نمیگنجد، در نتیجه بورژوازی ناگزیر بود دولت و قانون را از چارچوب مذهب خارج کند.

بحث "ایمان" مذهبی در صفحه دیگری وارد دستور بورژوازی میشود و یک تناقض دست و پاگیر در برخورد بورژوازی به مذهب ایجاد میکند که این طبقه را در منگنه خود مدام به عقب و جلو میراند. تناقض اینجاست که اگر مذهب از دولت و از بازتولید دائم در سیستم آموزش و پرورش دولتی محروم و جدا شود، دیگر حفظ سلطه آن بر اذهان مردم، در مکانیسم جامعه پیشرفته امروزی، حتی از حضرت فیل هم ساخته نیست و روز به روز هم ناممکن تر میشود. قدیم ترها هم برای نگهداشتن مردم در زندان مذهب، دولت و زور و زندان و غل و زنجیر و نگهداشتن مردم در جهل و تاریکی (که آن وقتها ممکن بود، امروز مطلقا ناممکن است) همه را داشتند، ولی انکیزیسیون و دادگاههای ویژه و کافر سوزان و زن سوزاندن به جرم جرات سرکشی و بنام جادوگری (اسم رمز زیر سوال بردن مذهب رسمی) و صدها نوع وحشیگری دیگر هم لازم داشتند. بهررو تناقض بالا، تاریخا شکافهای راست و چپ، یا کنسرواتیو و رادیکال، در صفوف بورژوازی در برخورد به مذهب ایجاد کرده است. بخش رادیکال بورژوازی بخصوص در دوره عروج این طبقه، کلا کلید پیشرفت را رهایی از دین و جانشین کردن آن با "عقل" و با اخلاقیات بورژوایی و نوعی "دین جدید" میدانست؛ از طرف دیگر اکثریت طبقه بورژوا با پشت کردن به انقلابات و ایستادن در برابر توده های بمیدان آمده، به سرعت دست به کار احیاء همان مذهب کهنه و اعاده جاه و جلال و دم و دستگاه کلیسا شد. امروز "صنعت مذهب" همان وظیفه را برای تولید خرافه دین در جامعه مدرن بعهده دارد

که کلیسای قرون وسطا در جامعه فتودالی داشت.

فشار جنبش های کنسرواتیو برای نصب مجدد دین در روبنای ایدئولوژیک جامعه از همان فردای انقلاب فرانسه، با کمک ناپلئون به از سوراخ موش در آمدن کشیش ها، شروع شد. بخشهای کنسرواتیو و راست بورژوازی با تلاش دائم برای ابقاء دین در مکانیسم جامعه سرمایه داری، با دیسکولار کردن نسبی قوانین، با چپاندن "آموزش مذهبی" در مدارس و با "صنعت مذهب" توانسته اند تا به امروز جلو نابودی دین را بگیرند، اما نهایتا نتوانسته اند روند تاریخی افول دین در جامعه مدرن و در برابر بشریت متمدن و آگاه معاصر را تغییر دهند. "صنعت مذهب" جمعیت وسیعی را هنوز "مومن" نگهداشته، اما هژمونی دین در روبنای ایدئولوژیک جامعه، در اروپا از بعد از انقلاب فرانسه و در مقیاس جهان از یک قرن پیش از دست رفته است. علیرغم دوره های کوتاه مدت احیاء دینی، افول و عقب نشینی دین در برابر آزاداندیشی بشر امروز و بخصوص نسل جوان، شاخص موجودیت محتضر دین در روزگار ماست. نبض اش هنوز میزند اما مردنی است. اگر جایی هم "مومنان" از نظر آماری در اکثریت باشند، جامعه و موازین و روابط میان مردم مجموعا غیر مذهبی است. این وضعیت از ابتدای قرن ۱۹ در اروپا و از ابتدای قرن ۲۰ در سطح دنیا جاری بوده است. امروز دیگر اکثریت عظیم مردم دنیا مذهبی نیستند.

در نقطه مقابل کنسرواتیسم بورژوایی که از همان اوائل قرن ۱۹ خواهان احیاء دین بود، نیروی اجتماعی جدیدی در دو قرن گذشته پا به میدان اجتماعی و سیاسی گذاشته: طبقه کارگر، که نه فقط به مذهب نیازی ندارد بلکه برای رهایی از زنجیرهای بردگی مزدی اش، ناگزیر است گلهای کاغذی آرایش دهنده این زنجیرها یعنی مذهب را هم دور بیندازد. جنبش های طبقه کارگر، جنبش های سوسیالیستی، تاریخا دارای جهتگیری و سنن قوی ضد مذهبی بوده اند. نه به این معنی که "ذاتا" از آلودگی به مذهب مصون اند. برعکس، هر وقت مذهب در جامعه رل بدست گرفته، قربانیان و بردگانش را اول از

همه از میان کارگران شکار کرده است. مذهب گاهی حتی در میان رهبران کارگری هم نفوذ کرده است. اما جنبش رهایی طبقه کارگر، جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و رادیکال این طبقه، همیشه بخش مهمی از رهایی خودش را رهایی از خرافه های دینی و شبه دینی تعریف کرده است. مارکس و انگلس با نقد ریشه ای مذهب و نقد نقادان شبه مذهبی مذهب، میراث درخشانی برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بجا گذاشته اند. جنبش کمونیسم کارگری روزگار ما هم، که محصول عروج مجدد کمونیسم پرولتاریایی و مارکسی در اواخر قرن بیست است، یک جنبش تازه نفس ضد مذهب و بطور اخص ضد اسلام است. کمونیسم کارگری با احیاء و ارتقاء سنن ضد مذهبی روشننگری و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و با اتکا به نقد ضد مذهبی برا و عمیق و رادیکال منصور حکمت، پرچمدار یک نهضت جدید تهاجم علیه مذهب است که با توجه به پیشرفتهای مهم در عرصه های اجتماعی، نهضت جهانشمول رهایی زن، رشد عظیم شهرنشینی و نقش پیشرو نسل جوان و نیز پیشرفتهای خیره کننده دانش و آگاهی، تکنولوژی، انقلاب انفورماتیک، اینترنت، جهانی شدن و ... پتانسیل و امکانات بالایی برای کوتاه کردن دست مذهب از زندگی انسان قرن ۲۱ در اختیار دارد.

*

از اینجا تازه (و باز هم با پوزش از طول مطلب) به اصل سوال میرسم. نکاتی که گفتم میتوانم کمک کند که تعلل تاریخی پروسه روشننگری و نقد مذهب در ایران را در چارچوب جهانی این پروسه و فراز و نشیبهای عمومی تر آن بسینیم و بررسی کنیم. پروسه روشننگری و نقد مذهب در ایران از نیمه دوم قرن ۱۹ با آخوندزاده شروع شد و تا اوائل قرن بیست در حد مقدرات آن زمان بر همان روال پیش میرفت. نخستین تلاطم سیاسی مهم آن زمان، یعنی جنبش مشروطیت و جدال "تجدد" با استبداد قاجار و مشروعه چیان حامی آن، به این پروسه دور تندتر و دامنه اجتماعی وسیعتری داد. جای دیگری هم گفته ام ("ایران یک جامعه اسلامی نیست") که صحنه به دار کشیدن سمبل ارتجاع مذهبی آن زمان، شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه تهران (۱۲۸۷_۱۹۰۹) در تاریخ معاصر ایران همچون صحنه پیروزی تجدد بر

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه

مذهب و نمایشی از شوق مردم به رهایی از سلطه ارتجاع مذهبی ثبت شده است. این پیروزی هر چند تثبیت نشد اما آنقدر موثر بود که ارتجاع اسلامی تا هفتاد سال از ضربه آن پشت راست نکرد. اما با استقرار دیکتاتوری رضاشاه و پایان فضای جنب و جوش بعد از مشروطیت، این پروسه ناتمام ماند و به سرانجام قطعیت یافته ای، فرضا در حد جدایی دین از دولت، منتهی نشد. در توضیح ناتمام ماندن این پروسه در ایران، به چند فاکتور باید اشاره کرد:

۱_ همچنانکه خود روند روشننگری و نقد مذهب در ایران از پیشرفت این پروسه در اروپا منشا گرفته بود، تعلل و کندی و ناتمامی و بی سرانجامی آن هم مستقیم و غیر مستقیم با تحولات اروپا و رابطه اروپا و ایران مرتبط بوده است. توسعه مناسبات سرمایه داری در ایران در دوره ای شروع شد که بورژوازی اروپا، که نقش مهم و گاهی تعیین کننده در روندهای جاری داخلی ایران آن زمان داشت، مدتها بود دست به کار احیاء مذهب شده بود و یک رکن استراتژی کولونیالیستی آن در مستعمرات و مناطق نفوذش هم، اتکاء به ارتجاع حاکم از جمله سلسله مراتب دینی حاکم در آنها بود. ناپلئون بعد از تصرف مصر، به شیوخ الازهر برای اداره جامعه بر اساس شریعت اسلام متوسل شد. انگلیس و روس هم در ایران همین روش را داشتند. در نتیجه اگر از دری مظاهر پیشرفت و تمدن و روشننگری و رهایی از عقبماندگی مذهب، از اروپا به ایران میرسید، از در دیگر قدرتهای کولونیالیست و امپریالیست اروپا وارد میشدند و ارتجاع و مذهب حاکم را تقویت میکردند.

۲_ همزمانی تحولات مشروطیت با پروسه تقسیم امپریالیستی دنیا و آرایش جهان بعد از جنگ اول از دو نظر به تقویت دیکتاتوری در ایران و بسته شدن فضای جنب و جوش دوران مشروطه کمک کرد: اول تقسیم جهان به دو حوزه اساسی کشورهای پیشرفته سرمایه داری (امپریالیستی) و کشورهای تحت سلطه و تلاش قدرتهای امپریالیستی برای پایین نگاهداشتن معیشت و حقوق مردم در مناطق تحت سلطه از طریق حمایت از دیکتاتوری و تحمیل خفقان و بیحقوقی بر کارگران و مردم، بمنظور حفظ نرخ سود بالا در این کشورها.

دوم تحمیل دیکتاتوری بر ایران با هدف ویژه ممانعت از گسترش نفوذ

شوروی. میتوان گفت که ارکان سیاست بورژوازی ایران از بعد از جنگ اول جهانی از چارچوب این استراتژی جهانی امپریالیستی خارج نبوده است. و این از زاویه بحث ما یعنی بسته شدن هر روزنه آزادی سیاسی و از جمله تنگ شدن عرصه بر پروسه روشننگری و نقد مذهب.

۲_ توازن نیروهای داخل جامعه ایران حاصل دو روند بود: ضعف بورژوازی در مقطع نیمه قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ و ترکیب اساسا تجاری آن باعث ضعف عمومی حمله این طبقه به بنیادهای نظم کهنه و از جمله دستگاه مذهب شد که از زمان صفویه در قدرت دولتی شریک بود. با این حال جنب و جوش مشروطیت و خوشبینی به پیشرفت و فرو ریختن سیستم بهم بافته دربار و مسجد دوره قاجار، "رجال دین" را به کنار آمدن با مشروطه و کنار گرفتن از شیخ فضل الله که سمبل مقاومت دین بود واداشت. برآیند این دو روند در مجموع به سازش "تجدد" با مذهب و کاشتن عنصر مذهب در قانون اساسی مشروطیت انجامید. طبعاً به رغم این سازش در بالا و ابقاء مذهب در دولت، گسترش فرهنگ غیرمذهبی اروپایی، از جمله رواج شیوه زندگی غربی و رشد آزادی و خلاصی فرهنگی و اخلاقی بویژه در میان زنان و جوانان در پایین جامعه ادامه داشت.

۴_ از اواخر قرن نوزده یک ترند پان اسلامیستی، به رهبری جمال الدین اسدآبادی و پیروانش در عثمانی و مصر و ایران شکل گرفت. نقد این ترند به دولت های حاکم وقت در کشورهای "مسلمان" این بود که در مقابل تهاجم اروپای "مسیحی" نمی ایستند، و از این زاویه خواهان "اصلاحات" در ساختارهای سیاسی حاکم بود. این جنبش اسلامی هرچند نتوانست به نیروی سیاسی قابل محاسبه ای تبدیل شود، توانست مهر ایدئولوژی اسلام را بر جنبش های ناسیونالیستی این کشورها بزند. همه جنبش ها و جریانات ناسیونالیست خاورمیانه، اسلام را در ایدئولوژی ملی خود ادغام کرده اند. جنبش های ملی اسلامی در صحنه سیاست ایران، نه فقط مستقیماً مانع و سرکوبگر روشننگری و نقد مذهب بوده اند بلکه در سرکوب آن با حاکمیت و دستگاه

مذهب هم همراهی کرده اند.

۵_ از دوره اصلاحات ارضی به اینسو شکافی در ائتلاف ساختاری هیات حاکمه ایران میان سلطنت و بوروکراسی دولتی از یکسو و از سوی دیگر بخشی از دستگاه مذهب رسمی به رهبری خمینی بروز کرد که تا حد یک کشمکش قدرت رشد کرد. دستگاه دولتی رژیم پهلوی در دوره بعد از اصلاحات ارضی محور شکل گیری یک جناح بورژوازی راستگرای طرفدار غرب شد، جریان مذهبی اپوزیسیون آن هم "الهامبخش" طیف وسیعی از بورژوازی و خرده بورژوازی ناراضی و الیت "روشنفکر" آن شد و به یک جنبش ملی اسلامی با هویت مشترک "ضد غربی" و "ضد امپریالیست" شکل داد. این جریان از زاویه بحث ما نه فقط در برابر نقد مذهب ایستاد بلکه فضای فکری جامعه را بنفع مذهب به عقب چرخاند. بر اثر سرویس فکری فوق ارتجاعی این جریان و چهره های شاخص آن چون آل احمد بود که بعداً در گیرودار انقلاب ۵۷ و در راستای تحمیل هژمونی ارتجاعی بر این انقلاب، ارتجاع اسلامی اپوزیسیون به رهبری خمینی توانست با تایید قدرتهای غربی به محور ائتلاف وسیع یک جناح بورژوایی مرکب از جریانات اسلامی و ملی اسلامی تبدیل شود و بقدرت برسد.

۶_ همچنانکه پروسه روشننگری از آخوندزاده تا طالبوف و رحیموف و صادق هدایت و غیره از میراث روشننگری و روندهای سکولار اروپا بهره مند بودند، جریانات اسلامی مخالف سکولاریسم و کوشندگان راه نجات اسلام نیز از سنت های کنسرواتیسیم بورژوازی اروپا تغذیه شده و با آنها هم جهت بوده اند. به این معنی هر روند سیاسی و فکری در ایران اعم از روشننگر و آنتیست و یا مدافع مذهب، از روندهای مشابه خود در اروپا متأثر و کم و بیش با آنها متناظر بوده اند. بطور مثال "غریزدگی" جلال آل احمد ملهم از و متناظر با یک گرایش ارتجاعی خرده بورژوا فاشیست غرب است. پوشیده نیست که آل احمد ایده هایش را اساساً از فردیناند سلین نویسنده فرانسوی طرفدار نازیسم و ارنست یونگر راستگرای آلمانی گرفته است. همینطور است متناظر بودن

دوران حکومت اسلامی در ایران با رشد جریانات راست تاچری و ریگانی در غرب و تلاش آنها برای دیسکولاریزه کردن نسبی قوانین و مدارس و رونق گرایشات ارتجاعی فکری "پست مدرن"، "پست سکولار" و "نسبی گرایی فرهنگی" در دهه های هشتاد و نود قرن بیستم.

۷_ امروز نشانه های یک موج نیرومند دفاع از سکولاریسم در اروپا بروز کرده است که میتواند طلیعه یک روند برگشت و بکاهش برای مذهب و یک جهش و خیزش نوین سکولاریسم و مذهب زدایی در آغاز قرن ۲۱ در مقیاس جهانی باشد. همزمانی این موج با موج نیرومند ضدمذهبی در جامعه وسیعاً شهری شده ایران و بویژه در ارتباط عمیق و گسترده با دو مساله اجتماعی و سیاسی داغ یعنی جنبش آزادی و رهایی زن و جنبش خلاصی فرهنگی نسل جوان، که این دومی را خود حاکمان اسلامی با وحشت و هراس از آن بعنوان "دین گریزی" و حتی "دین ستیزی" نام میبرند، نویدبخش یک جهش فنروار در پروسه روشننگری و مذهب زدایی در ایران است.

اعظم کم گوینان: آیا چنین تحولی را در ایران در چشم انداز می بینید؟

فاتح شیخ: بطور قطع چنین تحولی در چشم انداز هست و پایه و اساس آن نفرت عمیق و وسیعی است که در جامعه علیه حاکمیت اسلام در دو دهه و نیم گذشته انباشته شده است. فاکتورهای عینی و ذهنی این تحول، ظرفیت آن را دارند که این نفرت عمیق انباشته شده را به نیروی یک تهاجم توده ای ضدمذهبی عظیم بدل کنند.

_ فاکتور اول اوضاع سیاسی جامعه، بحران و بن بست کامل رژیم مذهبی حاکم و وجود یک چشم انداز خیزش انقلابی همزمان علیه استبداد سیاسی و ارتجاع مذهبی است؛ این ترکیب بمراتب عجیب تر از ترکیب استبداد سیاسی و ارتجاع کلیسایی ای است که هدف انقلاب بنیان کن فرانسه قرار گرفت. انقلاب آتی مردم ایران علیه استبداد و ارتجاع اسلامی حاکم به حکم شرایط زمانی و اجتماعی آن، میتواند بمراتب بنیان کن تر و البته بمراتب سازنده تر و رهایی بخش تر از انقلاب ۱۷۸۹ سرنگونی حاکمیت اسلامی بیوقفه به سمت انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و متحقق کردن آزادی و برابری و

سکولاریسم گام اول در آزادی از دین

سال بعد به داد همان دین قدیم رسید و دست به احیای کلیسا زد).

نیم قرن بعد سن سیمون و آگوست کنت در ادامه همان تلاش روبسییر، مقوله "دین بشری" را وسط انداختند. این ادیان جدید هیچگاه آلترناتیو دین قدیم نبودند بلکه همیشه در کنار دین قدیم در مقابل رواج بیدینی در بین توده های مردم و بخصوص در برابر جستجوگری و عصیان فکری نسل های جوان، توسط بخشی از "روشنفکران" طبقات حاکم علم شده اند. نه در مورد ادیان عصر حدید "New Age" و نه ادیان قدیمی، مساله "تمایل" مردم به این ادیان نیست، مساله واقعی تلاش سازمانیافته و غالبا بشدت خشونتبار طبقات حاکم برای فرو کردن سم دین در اذهان مردم است. اگر در گذشته فشار برای حقنه کردن دین به مردم رسماً تا حد کافرکشی میرفت، که تا همین امروز هم اسلام و تروریسم اسلامی آن را اعمال میکنند، تفاوت ادیان عصر جدید در اینست که با اتکاء به صنعت مذهب و صرف هزینه برای عوامفریبی کارشان را میکنند.

این نکته را هم باید یادآوری کرد که "رواج" ادیان عصر حدید، رابطه مستقیمی با دست بالا پیدا کردن جناح راست بورژوازی دارد. رواج اصطلاح "New Age" در دهه ۱۹۸۰ در توصیف رشته ای از عقاید و پراتیک راستگرا بعنوان "ضد فرهنگ"ی در تقابل با ایده ها و پراتیک رادیکال دهه های شصت و هفتاد در آمریکا تنها یک نمونه است. همچنین اینکه ترندهای مذهبی "نیو ایج" از آب گل آلود منجلاب پست مدرنیستی و نسبی گرایی فرهنگی ماهی های خود را میگیرند یک واقعیت دو دهه اخیر است. با همه اینها تکیه گاه اصلی "نیو ایج" حضور ادیان سنتی و در کنار آنها "صنعت مذهب" است که تولید خرافه را در سطح انبوه بطور مدام و روزمره تامین میکند. آن روزی که در جامعه کافرکشی و صنعت مذهب قاطعانه کنار زده شود، آن وقت برای همه روشن میشود که ادیان عصر جدید با هزار من عوامفریبی هم نخواهند توانست "تمایل" انسان امروزی را به خود جلب کنند. ادامه دارد...

بگیرد بشدت رنگ ضدمذهبی خواهد داشت. این تجربه در مقاطع تاریخی مختلف در فرانسه آخر قرن ۱۸ در آلمان دهه ۱۸۴۰ تا انقلاب ۱۸۴۸ در روسیه ۱۹۱۷ و خیلی جاها خود را اثبات کرده است.

هشدار اما از این نظر لازم است که امکانات امروزی بورژوازی جهانی و وحشت آنها از سقوط اسلام در ایران را نباید دست کم گرفت. باید آن را دقیق بحساب آورد و آگاهانه با سازمان دادن نیروی اجتماعی این سیل بنیانکن ضدمذهبی، تلاشهایشان برای نجات اسلام را خنثی کرد. واکنش سریع و قاطع ما به پروژه شیرین عبادی، یک نمونه موفق بود. این تازه یک دست گرمی برای ما در مقایسه با نبردهای بزرگتری است که پیش رو داریم.

اعظم کم گویان: به موازات بیزاری مردم از ادیان سازمان یافته، تمایل به ادیان عصر جدید و غیر رسمی افزایش یافته، علت این روند را در چه می بینید؟

فاتح شیخ: این افزایش "تمایل" به ادیان نوع "جدید" چیزی نیست جز حاصل افزایش تبلیغات و تولیدات خرافی "صنعت دین" توسط ترندهایی در صفوف بورژوازی که هدفشان حفاظت از خرافه دین در شرایط "جدید" است. خود این ترندها البته زیاد هم "جدید" نیستند، لاقلاً قدمتشان به قدمت گرایش توده مردم به بیدینی در قرون جدید میرسد. مثلاً بخشی از بورژوازی فرانسه، در دل همان انقلاب بزرگ و درست همزمان با به سوراخ موش خزیدن کشیش ها و ویران شدن کلیساها زیر دست و پای توده های انقلابی، شروع کردند به تبلیغ نوعی مذهب جدید که بر اساس آموزش روسو اسم آن را "پرستش نوع برتر" بشر ("گذاشتند. خود روسو در دوره روشنگری و بعنوان واکنشی در برابر رونق رواج ایده های ضدمذهبی، ایده مذهب جدید "پرستش نوع برتر" بشر) را آورده بود و روبسییر از رهبران دوره مشهور به "ترور" در تاریخ انقلاب فرانسه این ایده قدیمی روسو درباره دین جدید را در دوره ای که در قدرت بود (۱۷۹۴) مطرح کرد. البته ناپلئون چند

اما هنوز در آغاز راهیم، بویژه هنوز ادبیات آنتیستی و ضدمذهبی کمی در دست داریم، که باید این کمبود را سریعاً بپوشانیم و همینجا بگذارید برای نشریه "بیخدایان" در برآوردن این نیاز اجتماعی روز، موفقیت آرزو کنم.

اعظم کم گویان: تا چه حد فکر می کنید که بیزار شدن مردم از جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی به تضعیف نفوذ دین در ایران کمک کرده است؟ آیا می توان به این دل خوش کرد؟

فاتح شیخ: بیزاری مردم از جمهوری اسلامی و افول اسلام سیاسی قطعاً به تضعیف موقعیت و نفوذ دین در ایران کمک کرده است و می توان به آن امید واقعی داشت، "دل خوش کردن" به معنی دل آسودگی قطعاً جایز نیست چونکه نیروهای راست و دولتهای غرب هم میتوانند از بیزاری مردم به نفع حفظ ورژن دیگری از اسلام استفاده کنند. پروژه شیرین عبادی چیزی جز این نیست. این پروژه ها یکی دو تا انرژی حاصل از بیزاری مردم از رژیم اسلامی چاشنی و ذخیره پیشروی ماست نباید گذاشت توسط جریانان راست تصاحب و خنثی شود. راستش خیلی هم بعید است جریانان راست از عهده کار گنده نجات اسلام بر آیند.

اولاً به دلیل حضور جنبش خودآگاه و متعرض و سازمانیافته کمونیسم کارگری که در کوره بیش از دو دهه مبارزه با اسلام آبدیده شده، و همچنین به دلیل حضور نسل جوانی که ظرفیت آن را دارد که تره برای هیچ ورژنی از اسلام و مذهب خورد نکند.

ثانیاً موقعیتی که مبارزه همزمان علیه استبداد و مذهب را در ایران امروز ضروری کرده، ساخته من و شما و کس دیگری نیست، یک داده تاریخی است. انقلاب ۵۷ به دلایلی که قبلاً گفتم و به دلیل نوع رژیمی که هدف آن بود، نه فقط ضدمذهبی نشد بلکه به مذهب میدان مانور داد تا جایی که توانست خود را در راس آن انقلاب قرار دهد و از همانجا دست به تخریب و سرکوب آن بزند. این بار انقلابی که در ایران در

سوسیالیسم پیش بتازد. مذهب زدایی در این مسیر یک جزء ضروری چنین تحولی است که در عین حال پروژه آگاهانه و اعلام شده یک جنبش حی و حاضر دخالتگر در روند انقلاب آتی است.

از همینجا به فاکتور دوم پاساژ میزنم و آن جنبش خودآگاه و معتبر و بانفوذ و شدیداً ضدمذهب کمونیسم کارگری است. خصلت ضدمذهبی این جنبش با کاراکتر و نیاز طبقه کارگر، با آرزوها و نیازهای اکثریت عظیم مردم، بخصوص نسل جوان و نیمه زن جامعه، به آزادی و رهایی، تماماً جفت و جور است. جنبش کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش خودآگاه و سازمانیافته میتواند قدرت عظیمی را بدور پرچم مذهب زدایی اعلام شده اش جمع کند و بعنوان نوک پیکان و گردان پیشرو این حرکت، جهش اجتماعی ضدمذهبی جامعه را سریعاً جلو ببرد و تعلل تاریخی پروسه نقد مذهب در ایران را جبران کند.

فاکتورهای مهم دیگر وجود نفرت بی پایان نیمه جامعه از مذهب و قوانین مذهبی و عموماً پتانسیل بالای جنبش آزادی و رهایی زن علیه مذهب، که بقول منصور حکمت یک رنگ زنانه به انقلاب آتی ایران میزند، وجود یک نسل جوان ۶۵ درصد جمعیت با هشیاری، بینایی، جهان نگر و جهانشناسی، توقعات و انتظارات بالا از زندگی، و اخلاقیات ریلکس غیرمذهبی مبتنی بر ارزشها و استانداردهای پیشرو، مدرن، انسانی و امروزی است. این نسل شدیداً ضدمذهب است. پرورش یافتن این کاراکتر ضدمذهبی در نسل جوان دقیقاً حاصل زندگی کرده‌شان زیر یوغ مذهب و حکومت و قوانین مذهبی، حاصل فراگرفتن شبانه روزی فوت و فن حفظ خود و تلاش دست یافتن به لایف ستایل دلخواه خودشان در برابر ترتیبات مذهبی حاکم است.

پروسه مذهب زدایی یک پروسه ضروری پیشرفت جامعه است. پروسه ای که در دوره های مختلف به دلایل گوناگون سرکوب و پژمرده شده و از حرکت باز مانده است. امروز با اعتماد بنفس بالای جنبش کمونیسم کارگری و یک نسل جوان پرشور و جسور میتوان به پیشرفت بیوقفه آن قویا امیدوار بود.

با بی خدایان همکاری کنید

چرا مسلمان نیستیم

"چرا مسلمان نیستیم" یکی از صفحات همیشگی "بیخدایان" خواهد بود. این صفحه مکانی است برای ارائه شهادت نامه ها و تجارب شخصی بیخدایان. از کلیه خوانندگان و علاقمندان دعوت می کنیم با نوشتن تجارب خود برای این صفحه، اعتراض خود به انقیاد دینی و خدایپرستانه را با صدایی رسا و محکم اعلام کنند.

سردبیر

ترک اسلام و زندگی زیر سایه اسلام

اعظم کم گوینان

من اسلام را مدت‌ها قبل از اینکه آن را زندگی کنم، ترک کردم. این، چیزی است که من قصد دارم در ادعا نامه و کیفرخواست ام علیه این دین بنویسم. من قصد ندارم درباره آیه های قران در انتزاع از زندگی انسانهایی که زیر سایه آن زندگی می کنند بنویسم. من می گویم در مورد معنی این آیات در زندگی واقعی؛ زندگی خودم همراه با زندگی میلیونها انسان دیگر بگویم.

مسلمان شدن منم مانند میلیونها کودک دیگر که تصادفا در خانواده های مسلمان دنیا می آیند ارثی بود. والدین من مسلمان بودند. آنها نماز خواندن و روزه گرفتن را در اواخر سالهای سی سالگی شان شروع کردند. پدرم بطور نسبی ذهن باز و روشنی داشت اما مادرم دین و اسلام را به ما تلقین می

کرد و از آن برای حفظ کودکانش از چیزهای نامطلوب یا "شر" استفاده می کرد. من کوچکترین از شش فرزند خانواده بودم. محیط خانه برای تربیت و رشد من مناسبتر از آنچه بود که خواهر و برادرهایم داشتند. ما کتابخانه و اطاق مطالعه خوبی با انواع و اقسام کتابها از جمله کتابهای علمی، تخیلی و علمی _ تخیلی داشتیم. این اطاق بخش مهمی از دنیا و زندگی مرا تشکیل می داد؛ بخش مهمی که مرا از آسیب دین، ضرر اسلام و شر خرافات و عقب ماندگی نجات داد.

حالا و در نوشتن این سطور، می گویم صحنه هایی از دوران کودکیم را بیاد می آورم. برادر و خواهر بزرگترم برای مدت کوتاهی، هنگامی که من چهار پنج سالم بود، نماز خواندن و روزه گرفتن، زیر تلقینات و تحمیلات مادرم، من بین نه تا یازده سالگی نماز می خواندم و روزه می گرفتم. دیگر بیاد نمی آورم که نماز خوانده یا روزه گرفته باشم. همچنین بیاد می آورم که مادرم مرا برای مراسم مذهبی ای که از آنها تصاویر و خاطره های ترسناکی در ذهنم هست، می برد. منظورم مراسم عاشورا و تاسوعاست که در آن مردان برای رضایت امام حسین به خود و کودکانشان با زنجیرهای سنگین و شمشیر ضربه می زدند و خود را خونین و زخمی می نمودند. آنها خون خود و بچه های کوچکشان را وحشیانه برای اسلام و خدا می ریختند.

تردیدم درباره دین وقتی که دوازده سالم بود شروع شد. از آن موقع به بعد شروع به خواندن کتابهایی در مورد تکامل و علم، در باره تاریخ رشد و پیشرفت اجتماعی انسان کردم و مداوما سوال می کردم. این دوره بسیار با اهمیتی در زندگی ام بود؛ دوره تردیدها و دوره جستجو برای یافتن حقیقت. وقتی که یازده سالم بود، واقعه مهمی برایم اتفاق افتاد که رنگ تعیین کننده ای به مسیر زندگیم زد و راه هر نوع نفوذ دین و مذهب و خدا به زندگیم را برای همیشه بست. برادر کوچکترم که از من

بزرگتر بود، جذب یکی از گروههای بسیار فئاتیک اسلامی که جریان ضد بهایی و حجتیه خوانده می شدند، شد. این واقعه یک پدیده واقعا عجیب و غریب بود. برادرم به موزیک، سینما و خواندن کتاب علاقمند بود. ما خیلی به یکدیگر احساس نزدیکی می کردیم و بهم علاقه داشتیم. با هم به تماشای فیلم می نشستیم، به تئاتر می رفتیم و اوقات خوبی را با هم می گذراندیم. او که مشغول یادگیری نواختن آلات موسیقی بود و فوق العاده باهوش و از برجسته ترین دانش آموزان در رشته های فیزیک و ریاضیات در کشور بود، ناگهان، شروع به خواندن قرآن و کتابهای علمی شریعتی کرد. کتابهای شریعتی در آن سالها مورد استقبال طیف سیاسی _ مذهبی قرار داشت. برادرم همچنین به فعالیتهایی که عبارت از آزار و اذیت بهائیان بود پرداخت. بتدریج، من با یکی از وجوه زشت اسلام آشنا شدم.

برادرم مرا دعوت کرد در جلسات بحث و آموزش اسلامیون شرکت کنم، من این کار را کردم و به میزانی که در این جلسات شرکت می کردم، به عمق اختلافات فکری که با او داشتم پی می بردم. در آن دوره من عمدتا کتابهای علمی و ماتریالیستی می خواندم. به همین دلیل وقتی که برادرم و سایر اسلامی ها کتابهای دو آخوند معروف آن زمان یعنی مطهری و مکارم شیرازی را برای مطالعه بمنظور جذب من به اسلام به من دادند، به آنها گفتم که این کتابها واقعا مسخره هستند و آنها را نخواهم خواند. درست به همین دلیل شریعتی در آن زمان معروف شد. او نه تنها ملا نبود بلکه در پاریس تحصیل کرده بود. شریعتی از مفاهیم جامعه شناسانه و حتی ترمینولوژی مارکسیستی در چهارچوب مباحث ضد کلنیالیسم و ضد امپریالیسم برای جذب جوانان معترض و ضد رژیم شاه به اسلام استفاده می کرد. اسلامیون مصرا نه از من می خواستند کتابهای "دکتر" که منظور همان شریعتی بود را بخوانم؛ آنها روی کتاب "فاطمه فاطمه است"، تاکید زیادی داشتند. من کتاب

فوق را مطالعه کردم و با عقل آن زمان خود، بحثهای او را رد کردم. سالها بعد در ۱۹۹۶ وقتی روی کتابم "اسلام، زنان، مصافها و چشم اندازها" کار می کردم، به شریعتی و "فاطمه فاطمه است" رجوع کردم. شریعتی، فاطمه دختر محمد و همسر علی امام اول شیعیان را زن نمونه و الگوی کاملی برای زنان مسلمان امروزی در مقابل زن غربی که از نظر شریعتی مصرف کننده و عروسک غربی و زن سنتی که عقب مانده بود، معرفی و مطرح می کرد.

میثت غالب در بین روشنفکران مذهبی و فضای دینی در بین مسلمانان در سالهای ۱۹۷۰ مخالفت و بیزاری از تغییر در موقعیت و رفتار زنان بود. این گرایش با تمایلات ارتجاعی ضد امپریالیستی که نفوذ اقتصادی و فرهنگی غرب را ریشه و منشا تمامی مشکلات جامعه می دانست، خوانایی و همراهی داشت. زن "آزاد" در فضای فکری _ فرهنگی اسلامیون و روشنفکران شرق زده، تجسم آشکار مدرنیسم و ارزشهای "وارداتی" بود.

زنان، تجسم نفوذ و سلطه غرب بشمار می آمدند و ایده حقوق زنان و آزادی زن به این ترتیب مورد تعرض قرار می گرفتند. برابری زن و مرد در نگرش اسلامیون توطئه غرب بشمار می آمد و زنانی که از سکولاریسم و بهبود در وضعیت زنان جامعه دفاع می کردند بعنوان عوامل غرب و بیگانگان مورد تعرض قرار می گرفتند.

از نظر شریعتی، فاطمه به چگونگی زن بودن پاسخ می دهد، چه در خانه و چه در محیط اجتماعی بیرون از آن، در خانه پدر و در خانه همسر، در جامعه، در افکار و رفتار و در زندگی. من آشکارا می دیدم که زن نمونه و مورد نظر شریعتی چیزی برای خودش نبود. او دختر پدرش، همسر شوهرش و مادر فرزندان بود، هیچگاه چیزی برای خودش و بخاطر خودش نبود، هرگز برای نیازها و تمایلات خودش نبود، او فقط برای مردان زندگی فداکاری می کرد. شریعتی از زنان می خواست که شهید زنده باشند؛ موجوداتی بدون جنسیت؛ فارغ از هر نیاز و تمایلی و فرشته نگهبان ارزشهای بدوی. شریعتی

زنده باد بی خدایی

بهترین، پر شورترین و مترقی‌ترین افراد را به خاک و خون کشاندند. ابعاد این جنایتها غیر قابل توصیف است.

بعد، عشق، لبخند و هر نوع تبادل آزادانه بین انسانها ممنوع شد و اسلام سلطه غدارش را کاملا حاکم کرد. این آنچه است که بر سر نسل من آمد، اما صرفا به آن نسل منحصر نماند و پیامدهای خونینی برای پدران و مادران و همچنین نسل بعدی داشت. بعبارت دیگر، اسلام زندگی، آرزوها و امیدهای سه نسل پی در پی را ویران و تخریب نمود. طی آن سالها، میلیونها کودک در اثر آموزش اسلامی شستشوی مغزی شدند و مورد دست اندازی اسلام و الله قرار گرفتند. جنایاتی که توسط جمهوری اسلامی ایران و جریانان اسلام سیاسی در منطقه انجام شدند با جنایات فاشیسم در دوره ۱۹۴۵-۱۹۳۵ و نسل‌کشی‌ها در رواندا و اندونزی قابل قیاس هستند.

با سرنگونی این رژیم، جهان سرانجام حقیقت را در می‌یابد. قربانیان در مورد زخمهایشان و آزارهایی که دیده اند حرف می‌زنند؛ زندانها و دهلیزهای شکنجه گاهها برای عموم مردم قابل رویت خواهند شد، شکنجه گران در مورد روشهای شکنجه خواهند گفت و دل‌جهانیان را به درد خواهند آورد، بازجوها و قضات اسلامی در مورد آنچه که بر سر قربانیانشان در پشت دیوارها می‌آوردند، خواهند گفت. آنوقت مردم در سراسر جهان در خواهند یافت که اسلام سیاسی چه پدیده مهوع و نفرت‌انگیزی است.

من شهادت نامه ام را با این امید که در سالهای آتی قرن ۲۱ ما شاهد پیشرفت و تحولات مثبت در ایران و جوامع اسلام زده باشیم، پایان می‌برم. کلیه آزادیخواهان و نیروهای سکولار و بی‌خدا در سراسر جهان باید در یک نبرد مشترک برای به شکست کشاندن اسلام سیاسی؛ برای اشاعه سکولاریسم، برای جایگزین کردن کلام و قانون و اصالت انسان در مقابل حکومت و حکم خدا متحد شوند.

نیروی انسانیت باید اسلام و خداپرستی را مقهور خود کند.

دانشگاهها و کشتار دانشجویان بیگناه در سراسر کشور، هفته‌ها و ماههای تهاجم خونین به اعتصابات و تظاهرات کارگری، سالهای سرکوب و کشتار وحشیانه بی‌خدایان، آزاد اندیشان، سوسیالیستها، مارکسیستها، بهائیان، زنانی که در مقابل حجاب و آپارتاید جنسی مقاومت کردند و بسیاری دیگر که از هیچیک از این گروهها نبودند، کسانی که صرفا بخاطر ظاهر غیر اسلامی و معصومانه‌شان در خیابانها دستگیر و بلافاصله اعدام شدند. سالهای کشتار توده‌های جوانان و نوجوانان در جنگ ایران و عراق، میلیونها جوانی که کلیدهای ورود به بهشت را در هنگام مرگ فنجیع خود در میدانهای جنگ ایران - عراق در مشتهای خود می‌فشرده. سالهای ترور وحشیانه مخالفین جمهوری اسلامی در داخل و خارج ایران.

من، همراه با هزاران زندانی سیاسی دیگر با حکم نماینده الله - حاکم شرع - شکنجه شدم، شکنجه می‌شدم در حالیکه آیه‌های قرآن در دهلیزها و اتاقهای شکنجه پخش می‌شد. صدایی که آیات قرآن را می‌خواند با فریادهای زجر آلود ناشی از ضربه‌های شلاق و سایر اشکال شکنجه به ما، قاطعی می‌شد. هزاران انسان توسط جوخه‌های اعدام که آیه‌های قرآن در مورد مفسدین فی الارض و محاربین با خدا را می‌خواندند به قتل رسیدند. الله و قرآن خواستار مرگ وحشیانه کفار و از اسلام برگشتگان هستند. این جنایتکاران قبل از آنکه دختران جوان را اعدام کنند به آنها تجاوز می‌کردند تا با کسب رضایت خدا، جایی در بهشت برای خود رزرو کنند. زندانیانی که در زندان بوده و هنوز اعدام نشده بودند، هر روز سپیده دم با صدای گلوله‌هایی که به سوی دوستان و هم‌سلولی‌هایشان شلیک می‌شد، از خواب بیدار می‌شدند. از تعداد گلوله‌های شلیک شده می‌توانستی بفهمی که هر روز چند نفر به قتل رسیده‌اند. ماشین آدمکشی یک لحظه هم از کار نمی‌ایستاد. سپس، پدران و مادران و همسرانی که لباسهای خونین عزیزانشان را دریافت می‌کردند، باید برای گلوله‌هایی که صرف کشتن آنها شده بود، مبلغی پول می‌پرداختند. آشویتس اسلامی خلق شد. بسیاری از

سیاه‌اسلامی شدند. هر صدای اعتراضی و آزابخواهانه‌ای در نطفه خاموش شده است. روش و سنت جنبش اسلام سیاسی قبل از هر چیزی مخالفت با آزادی زنان، حقوق مدنی آنان، آزادی عقیده و بیان در قلمروهای فکری و فرهنگی و تحکیم قوانین و سنتهای وحشیانه علیه مردم، و کشتار و سربریدن و نسل‌کشی از کودک شیرخواره تا زنان و مردان مسن از محصولات این جنبش هستند.

با این حال، این دوره‌ای در تاریخ جامعه ایران است که بشریت در جهان وسیعا از آن بیخبر است. دورانی که اگر شدت و حدت جنایاتی که علیه انسانیت صورت گرفت، در سطح جهان افشا می‌شدند بحق و قطعا مورد نفرت و انزجار افکار عمومی بین‌المللی قرار می‌گرفتند. در ایران، خشونت بعد دیگری دارد که بر اساس اسلام است، صرف اینکه یک دولت اسلامی در جایی حاکم است یعنی در آن خشونت وحشیانه و بی‌نظیری موجود است. صرف این واقعیت که مردم باید از قوانینی تبعیت کنند که خدایی در جایی گفته است، یک خشونت بیحد و حصر است. اگر کسی علیه چنین قوانینی اعتراض کند، مورد سرکوب و مجازات قرار می‌گیرد. و تردید و شک در اسلام، سزاوار بدترین نوع آزار و مجازات است. ایران تصویر شفافی است از آنچه که از دین اسلام برمی‌آید. من سعی می‌کنم شما را مختصرا با این دوره خونریزی، کشت و کشتار و قوانین و سنتهای ضد زن که توسط جنبشهای اسلام سیاسی بویژه در قدرت مرتکب شدند، آشنا کنم.

من هزار و هزاران روزهایی را در ایران گذرانده‌ام که در آنها اسلام سیاسی خون ریخته است. با نام الله، بیش از صد هزار انسان از ۱۹۷۹ به بعد در ایران اعدام شده‌اند. من روزهایی را زیسته‌ام که در آنها همراه با هزاران زن و مرد دیگر در سراسر کشور، بدنبال یافتن نام معشوق، همسر، دوست، فرزند دختر و پسر، همکار و دانش‌آموزان خود در روزنامه‌هایی بودیم که اسامی اعدام‌شدگان را هر روزه اعلام می‌کردند. روزهایی که در آنها سربازان الله به انتشاراتی‌ها و کتابفروشیها حمله کرده و تخریب و کتاب سوزان می‌کردند. روزهای حمله مسلحانه به

آزادیهای جنسی زنان را توطئه استعمارگران برای منحرف کردن مردان مبارز ضد استعمار تلقی می‌کرد. فاطمه بعنوان زنی که بدون جنسیت و تمایل جنسی بود زن نمونه و الگوی شریعتی در مبارزه علیه کلنیالیسم و امپریالیسم بود که می‌کوشیدند از جنسیت زنان برای منافع خود بهره برداری کنند. درک شریعتی از زنان و حقوق آنان چیزی فراتر از قوانین و سنن اسلامی نبود.

به آن سالها برگردیم، زمانی که پانزده سالم بود بی‌اعتقادی به دین و بی‌خدایی خودم را به اسلامیونی با آنان در بحث و جدل بودم اعلام کردم. بین پانزده و شانزده سالگی من قطعا دیگر آته ایست شدم، در احساساتم، در افکار و ادراکاتم و در تفکر و تعقلم. از آن زمان به بعد من دیگر کاملا از دین و خدا بریدم. دیگر، حتی یک ذره یا یک اتم از خدا و دین در روح یا در خونم وجود ندارد. همانطور که قبلا اظهار کردم، در این شهادت نامه من قصد ندارم از قرآن و حدیث و منابع اسلامی دیگر برای رد اسلام یا دین بطور اعم نقل قول بیاورم. در عوض، من در باره زندگی کردن اسلام می‌نویسم؛ زندگی زیر حاکمیت اسلام و یک دولت اسلامی در ایران از سال ۱۹۷۹ به بعد.

در آخرین سالهای نوجوانیم، ایران آستن یک انقلاب بود. روحیه حاکم بر آن زمان تغییر بود، یک خواست عمیق برای تغییرات بنیادی در جامعه. مردم در محیط‌های کار و زندگی خود مبارزه کرده و در خیابانها راهپیمایی می‌کردند و برای آزادی و عدالت می‌جنگیدند. متأسفانه، انقلاب توسط سنت اسلامی به شکست کشیده شد. سالهای آخر قرن بیستم شاهد یک هالاکاست بود؛ یک هالاکاست اسلامی و یک هالاکاست خاموش؛ که در نتیجه آن هزاران نفر توسط حکومت‌های اسلامی و جنبشهای اسلام سیاسی اعدام، سنگسار و شکنجه شدند. آن سالها آغاز عصری سیاه و تاریک بود که هنوز به پایان نرسیده است. آغاز عروج اسلام سیاسی در جهان، دورانی در تاریخ که می‌توان آن را با سالهای دهه ۱۹۳۰ مقایسه نمود. هیچ مرز و محدوده‌ای در کشتن و سرکوب وجود نداشت؛ پیر و جوان، و زن

و مرد همگی قربانیان ترور کور و

برای بی‌خدایان مطلب بفرستید

بقیه از صفحه ۱۲ ←

وب سایت "بی خدایان" بزودی آغاز به کار خواهد کرد! www.bikhodayan.com

بدینوسیله به اطلاع می
رسانیم که وب سایت "بی
خدایان" بزودی آغاز به کار
خواهد کرد. در این وب
سایت که هدف آن اشاعه بی
خدایی، خلاصی از باورهای
دینی و رواج آزاد اندیشی
است، به مجموعه ای از کتب
و مقالات در نقد دین،
شهادت نامه های بی خدایان
علیه دین و کیفرخواستهای
قربانیان مذاهب و ادیان
دسترسی خواهید یافت.

این وب سایت مرکزی برای
رواج بی خدایی، نقد دین و
گسترش جنبش آزادی از دین
است. ما همه بی خدایان،
آزاد اندیشان، ماتریالیستها و
آگنوستیک ها را فرا می
خوانیم که در این فعالیت
سهیم شوند. ما را در جمع
آوری و عرضه ادبیات بی
دینی یاری دهید. شهادت
نامه ها و کیفرخواستهای خود
را برای ارائه در این وب
سایت برای ما ارسال کنید و بی
جنبش آزادی از دین و بی
خدایی را تقویت کنید.

**مسئولین وب سایت بی
خدایان:**
اعظم کم گویان
بابک یزدی

است که کاملاً برخلاف خواست و اراده
او عمل می کنند، و او تنها ناظری از
خود بیگانه و تحقیر شده در این
مناسبات است، چنین انسانی ناگزیر
در ذهن خود اراده ای مافوق اراده خدا
را بر جامعه حاکم می کند و سرنوشت
خود را ناشی از اراده او می پندارد.
انسان از خود بیگانه ای که در تنگنای
این مناسبات حقارت بار گیر افتاده،
مرعوب و مطیع و دارای عواطف و
تمایلات عقب مانده، تبعیض آمیز و
زورگو خواهد بود. اسلام، مردسالاری و
برتری مردان، موقعیت فرودست زنان و
تبعیض جنسی بین زن و مرد را تحت
عنوان اراده خدا، بعنوان مکمل
مناسبات نابرابر طبقاتی، توجیه و تداوم
می بخشد. رسالت اسلام، ایجاد جدایی
کامل جنسی بین زن و مرد، اعمال یک
تبعیض تمام عیار جنسی نسبت به زنان
و توجیه ستم ها و نابرابری های طبقاتی
است.

منابع:

- ۱- قرآن، ترجمه مهدی الهی قمشه ای،
سوره بقره، آیه ۲۳
- ۲- قرآن، سوره نسا، آیه ۳۸
- ۳- قرآن، سوره های ص، آیه های
۵۲-۵۰ و همچنین سوره های الواقعة،
الرحمن و الدخان، آیه های ۷۲-۷۳
۳۷-۳۱ ۲۳-۱۵ و ۵۵-۵۱
- ۴- قرآن، سوره نسا، آیه ۲
- ۵- قرآن، سوره بقره، آیه ۲۲۸
- ۶- همانجا
- ۷- قرآن، سوره نسا، آیه ۳۴
- ۸- قرآن، سوره یوسف، آیه ۲۸
- ۹- قرآن، سوره الاحزاب، آیه ۵۹
- ۱۰- همانجا
- ۱۱- همانجا
- ۱۲- قرآن، سوره نور، آیه های ۳۱ و
۳۲
- ۱۳- قرآن، سوره نور، آیه های ۱۳ و
31
- ۱۴- قرآن، سوره اسراء، آیه ۳۲
- ۱۵- قرآن، سوره نسا، آیه های ۱۷۷ و
11 و سوره بقره آیه ۲۸۲
- ۱۶- مارکس، ایدئولوژی آلمانی،
انتشارات پروگرس، ۹۷۶۱ ص ۲۱۰

بی خدایی و تلاش برای بالا بردن شان و
حقوق زن و مرد و کودک درست در نقطه
مقابل خداپرستی و خرافات و بی
شخصیتی انسان است. زنده باد بی
خدایی! زنده باد بی خدایان ماتریالیست
و مارکسیست که می کوشند با خدا و
مذهب در بیفتند و بهشت و زندگی
انسانی را در همین دنیای فعلی بسازند!

ما بی خدایان بجای پرستیدن خدا،
هموعان خود را دوست داریم. بجای
مذهب آسمانی ما به بهبود زندگی
زمینی انسانها، زن و مرد و کودک
علاقتمندیم. ما بی خدایان بی پایگی
خداي ماورا انسان و ماورا طبیعت را
جسورانه افشا می کنیم.

بدون خدا و دین جهان جای بهتری برای
زندگی کردن است!
بدون خدا و دین انسانیت آسوده می
شود!

۱۲ فوریه بزرگداشت داروین

بی خدایان، تعقل گرایان، ماتریالیستها و
انسان گرایان چند سال است که در ۱۲
فوریه، سالروز تولد داروین، خدمات او به
بشریت را در سراسر جهان گرمای می
دارند. این گرمیاداشت دانش و انسانیت،
به پاس خدمات دانشمند بزرگی صورت
می گیرد که بیش از هر کس دیگری درک
ما از جهان و از خودمان را متحول کرد؛
کسی که توصیف قدرتمندش از تکامل
انواع، پوچی وجود خدا و داستان آفرینش
جهان توسط او را برملا کرد.

گرمیاداشت این روز توسط "برنامه روز
داروین" که یک نهاد غیر انتفاعی است
برپا می شود. این سازمان می کوشد
آموزش و درک همگان را از تکامل و
موضوعات مرتبط با آن افزایش داده و به
افشای خرافات و موضوعات ضد علمی
پردازد. برای اطلاع بیشتر از برنامه های
این روز و فعالیتهای "نهاد روز داروین" از
وب www.darwinday.org
دیدن کنید.

"در این دیدگاه، ابهت زندگی نهفته
است ... از موجودات بسیار ساده،
زیباترین و قدرتمندترین واقعیات بی انتها
تکامل یافته و تکامل می یابند" چارلز
داروین ۱۸۵۹)

قدرت سیاسی نمایندگان خدا در روی
زمین، با کوتاه کردن نفوذ آنها در
زندگی اجتماعی خود و با ساختن
جامعه ای باز، مرفه و آزاد می تواند
ریشه خدا و نفوذ کلیسا و مسجد و
کنیسه را خشک کند.

اگر چهل نسبت به طبیعت و ضعف در
برابر قدرت قهار آن، خدایان را خلق
کرد، رفاه مادی و برابری انسانها و
آگاهی آنها، قدرت قاهر خدا و خدایان
را نابود می کند. اگر ناتوانی انسان در
مقابل فقر و بیکاری و ناامنی اجتماعی
خدایان یا خدای واحد را ابقا کرد، برابری
و رفاه انسان و اراده و کنترل او بر
زندگی و مقدراتش، خداپرستی و ادیان
را به زوال می کشاند.

راه خلاصی از بن بست کور ایمان دینی،
روی آوردن به تلاش و مبارزه برای خلق
یک زندگی پر لذت انسانی و بهره
گرفتن از زندگی، همین امروز و همین
جاست. دین و خداپرستی تا همین حالا
زندگی میلیونها انسان را تباه کرده
است. اینکه دنیای امروز با دین اشباع
شده درست مانند این است که در
خیابانها نفت و بنزین ریخته شده که
فقط منتظر کشیدن کبریت است، یا
خیابانها با اسلحه های آماده شلیک پر
شده است. دین مرگبار و کشنده است و
بی خدایی یک ضرورت است.

بی خدایی و تلاش برای بالا بردن شان و
حقوق زن و مرد و کودک درست در نقطه
مقابل خداپرستی و خرافات و بی
شخصیتی انسان است. زنده باد بی
خدایی! زنده باد بی خدایان ماتریالیست
و مارکسیست که می کوشند با خدا و
مذهب در بیفتند و بهشت و زندگی
انسانی را در همین دنیای فعلی بسازند!

ما بی خدایان بجای پرستیدن خدا،
هموعان خود را دوست داریم. بجای
مذهب آسمانی ما به بهبود زندگی
زمینی انسانها، زن و مرد و کودک
علاقتمندیم. ما بی خدایان بی پایگی
خداي ماورا انسان و ماورا طبیعت را
جسورانه افشا می کنیم.

بدون خدا و دین جهان جای بهتری برای
زندگی کردن است!
بدون خدا و دین انسانیت آسوده می
شود!

شده است. دین مرگبار و کشنده است و
بی خدایی یک ضرورت است.

زن در فلسفه و فرهنگ اسلامی

اعظم کم گوینان

ادیان و مذاهب رنگارنگ در طول حیات بشر، همواره ابزاری برای خفه کردن و سر بزیر نگه داشتن مردم بوده اند. فلسفه وجودی کلیه مذاهب، توجیه نابرابری های اقتصادی، اجتماعی و جنسی و فرودستی زنان است. جایگاه زن در مذاهب مختلف، انعکاس الهی و آسمانی جایگاه زمینی زن در جوامع طبقاتی و مرد سالار است. زن در روی زمین و در جامعه نابرابر و مرد سالار، بی ارزش و حقیر شمرده می شود تا منفعت های سیاسی و اقتصادی نظام حاکم برآورده شود و مذهب، این بی ارزشی و ستم را در آیه های آسمانی و از زبان فرستادگان اش توجیه و تقویت می کند. مذاهب فرودستی زنان در برابر مردان را اراده خدا و ابدی قلمداد می کنند.

اسلام و جنسیت زن مفهوم فتنه در فرهنگ اسلامی قویا به زن منسوب و منتسب شده است. طبق تعالیم قرآن و احکام مذهبی اسلام و از نظر فلاسفه مسلمان نظیر امام محمد غزالی در قرن یازدهم، زنان وسوسه گر، مخرب و مخمل نظم اجتماعی اند و از این رو باید در خانواده و جامعه کنترل شوند تا مردان بتوانند وظایف اجتماعی و دینی شان را انجام دهند.

در فلسفه اسلامی، جنسیت زن غیر قابل مقاومت است، مانند رادار اشعه ای از آن ساطع می شود که مردان را از خود بیخود و فلج می کند. زن منشا ناامنی و اضطراب مرد است. جنسیت زن اگر مورد برخورد مناسب قرار نگیرد، موجب فساد و فتنه شده، توجه مردان را از خدا منحرف کرده و نظم جامعه را به هم می ریزد. از این رو چنانکه فمینیستهای اسلامی با افتخار اعلام می کنند، در اسلام بر خلاف مذاهب یهود و مسیحیت، به تمایلات جنسی زن اهمیت داده شده، اما به منظور آرام کردن زنان و دفع شر ناشی از وجود آنان. اما مفهوم فتنه در عین حال تناقض عجیبی را نمایندگی می کند. از یک سو زنان که از لحاظ

ظرفیت عقلی و مغزی از مردان پائین ترند، قدرت استدلال آنان ضعیف و تسلط کمتری بر احساساتشان دارند، در عین حال در مقابل مردان، کنترل بسیار بیشتری بر تمایلات جنسی شان دارند و مردها، آنان را تحریک نمی کنند.

در فرهنگ اسلامی، آزادی زن و حضورش در جامعه، فساد و هوسرانی است و باعث به خطر افتادن ناموس و اعتبار مرد در جامعه می شود و ارزشهای اجتماعی بر اساس انقیاد زنان و حفظ ناموس مردان شکل می گیرد. وظیفه مردان، حفظ ناموس خود، یعنی کنترل و انقیاد زنان است. شخصیت زن و تمایلات فردی و جنسی او در تناقض با مصالح جامعه است. در فرهنگ اسلامی از کودکی به دختر یاد می دهند که بکارت سرمایه اوست و از دست رفتن بکارت یعنی بر باد دادن حیثیت مردان. طبق اوامر ارتجاعی اسلام، مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج و آزاد زن و مرد که زنا نامیده میشود، بسیار سخت، سنگسار در این جهان و سوزاندن در آن جهان است. بسیاری از زنان در جوامع اسلامی، قربانی این ناموس پرستی کثیف و این ذهنیت بیمار مذهبی میشوند. در قرآن ، زنا نهی شده و عقوبت سختی برای آن در نظر گرفته شده است. (۱) علاوه بر قرآن، رساله ها و احکام مجتهدین و آیات عظام، که در اینجا مورد بررسی قرار نگرفته اند، مشحون از یک تمایل غیر قابل ارضای جنسی و یک جنون و خشونت آشکار و حیوانی نسبت به زنان است.

بر اساس باورهای اسلامی و اوامر رهبران این مذهب، مردان برعکس زنان، قوی تر، عقلایی تر، تهاجمی تر و در کنترل احساسات شان قوی ترند. اما مردها بردگان غرایز جنسی و خواهان تسلط بر جسم زنان هستند. بر عکس، زنان کنترل زیادی بر تمایلات و کشش جنسی شان دارند. زن در فلسفه اسلامی، برده عشق است و میخواهد قلب مردان را تصرف کند. مردان بطور طبیعی نیاز و تمایل به تملک زنان دارند و زنان هم به طور طبیعی می خواهند مورد تصرف و تملک مرد قرار گیرند. "

زنان کشتزار شمایند، و از هر کجای کشت خود می توانید وارد شوید" (۲)

مرد سالاری و فرودستی زن در اسلام خدا زن را در اسلام وظیفه لذت جویی مرد تعریف کرده است. زن به مرد تعلق دارد و باید در خانه در خدمت مرد باقی بماند. خدا چنان مردان را در تجاوز به حقوق زنان و خشونت علیه آنان آزاد گذاشته که تنها راه محفوظ ماندن زنان برای شوهرانشان این است که در خانه نگه داشته شوند و در دسترس مردان دیگر نباشند.

طبق احکام اسلامی، زن نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. باید خود را برای هر لذتی که مرد از او بخواهد، تسلیم نماید و نباید بدون اجازه شرعی از نزدیکی با مرد خودداری کند. یعنی به تجاوز جنسی روزمره مرد، تسلیم باشد. در صورت این تسلیم همه جانبه و خفت مادام العمر، تهیه غذا، لباس و منزل او بر شوهر واجب است. زنان در ازای زائیدن، شیر دادن بچه و پرورش فرزند، همخوابگی با شوهر و کار در آشپزخانه، از همسرانشان مرد دریافت می کنند. (۳)

زن باید شوهرش را از گناه حفظ کند و برای تمتع از حوریان بهشتی، با عفت و شوهر دوست به بهشت بفرستد.

"باغ های بهشت که درهائش بر روی آنان باز است. در آنجا بر تخت ها تکیه زده اند و شراب و میوه های بسیار می طلبند و در خدمت آنان، حوریان جوان، شوهر دوست و با عفت اند" (۴)

حوریانی که در رساله های مجتهدین اسلامی و آیات عظام، هشت متر قدشان است و آنقدر سکسی و در عین حال با تقوا هستند که هفت دست لباس پوشیده اند و در عین حال گویی لباسی بر تن ندارند.

مطابق احکام اسلامی، زنان به زور و اجبار در یک رابطه زناشویی قرار می گیرند و به زور هم در آن رابطه نگه داشته می شوند. بر اساس قوانین اسلامی، بسیاری از این "زنان"، دختران نه ساله ای (هشت سال و نیم قمری) هستند که در واقع طبق اوامر

ارتجاعی قرآن و احکام آیات عظام، مورد سو استفاده جنسی قرار می گیرند. در حالیکه اکثر زنان از انتخاب یگانه همسر خود محرومند، به مردان اجازه داده می شود که برای حفظ خود از گناه و فتنه که مسبب آن زنان هستند، با زنان متعددی، البته با حکم اسلام رابطه داشته باشند. در اسلام مردان حق دارند چهار همسر رسمی و تا بی نهایت صیغه داشته باشند. قرآن در همین مورد می گوید: از زنان هر چه خوش دارید، دو دو، سه سه و چهار چهار بگیرید" (۵)

از نظر اسلام، علاقه زن معلول علاقه مرد به زن و وابسته به اوست. زن موضوع سرور و بهجت مرد واقع می شود. سرشت اسلامی، کلید فسخ ازدواج را به دلیل ضعیف و ناقص بودن زنان، به مرد داده است. زن احساساتی و وابسته به مردان و توسری خور و سربزیر است. او آرام و ملایم، و از تند و رو دررویی گریزان است. از نظر اسلام، زن رازها را اسرار و افشا می کند، احساساتش را که برعکس مردان زود گذر و غیر قابل اتکاست، با شیون و ضجه نشان می دهد. زن نمی تواند به لحاظ منطق و دانش و توانایی های هوشی به پای مرد برسد، چون مغز و جمجمه اش از مردان به مراتب کوچکتر است.

در اسلام، زن وابسته به مرد، متعلقه و مایملک اوست. در اسلام، مرد قیم زن و بر او حق تسلط دارد. در قرآن آمده است: "مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود" (۶) یا "مردان را بر زنان، تسلط و حق نگهبانی است، هم بواسطه برتری که خدا بر آنان روا داشته و هم بواسطه آنکه مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند" (۷) در اسلام، زن نه یک انسان که مایملک مرد و مادر فرزندان اوست. مادر به معنی زاینده و شیر دهنده که میتواند در ازا خدماتش به مرد، از او مزد مطالبه کند. مرد نه تنها قیم و سرپرست زن، که تادیب کننده او نیز هست: "... و زنانی که از مخالفت آنان بیمناکید، باید نخست آنان را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند، از خوابگاه آنان دوری گزینید، باز اگر

مطیع نشدند، آنها را کتک بزنید...") (۸)

در اسلام، زن شیطانی است که می تواند مردان و جامعه را منقلب کند. بدلیل اغواگری و سوسه زدن، باید همیشه بین زن و مرد، فضا و فاصله ای موجود باشد. حجاب و پوشاندن زنان در اسلام، برای کنترل زنان و جلوگیری از نقش مخرب آنان در جامعه است. (۹)

در قرآن آمده است: "ای پیغمبر، به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشتن را به چادر فرو پوشند که این کار برای اینکه به عفت و حریت شناخته شوند و از تعرض و جسارت آزار نبینند، بسیار بهتر است" (۱۰)

و "ای رسول ما، زنان مومنه را بگو تا چشمها از نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنکه قهرا ظاهر می شود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را به مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و .. و آنطور پای بر زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود" (۱۱)

"ای زنان پیغمبر، شما نیستید مانند یکی دیگر از زنان (بلکه مقامتان رفیع است) اگر خدا ترس و پرهیزگار باشید، پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن نگوئید مبادا آنکه در دلشان بیماری هوی و هوس به طمع افتد، بلکه متین و درست سخن بگوئید (۱۲)

در قرآن در مورد حجاب و زنا آمده: "... و کنیزکان خود آنها که مایلند به عفت، زنهار برای طمع مال دنیا جبرا به زنا وادار مکنید که هرکس آنها را اکراه به زنا کند، خدا در حق آنها که مجبور بوده اند، آمرزنده و مهربان است، لیکن شما را به جای آنان عقاب خواهد کرد" (۱۳) و "به زنان مسلمان بگو از نگاه شهوت آگین خودداری کنند و عفت خود را حفظ نمایند و زیبایی های خود را آشکار نکنند، مگر آنچه اکه آشکار است (صورت و کف دست و پا و روسری هایشان را به گریبان بزنند)" (۱۴)

اسلام، نابرابری و جدایی جنسی زن و مرد

اسلامی، تفاوت در قدرت استدلال، میزان هوش، تعقل و خردمندی پائین زنان و کم بودن تسلط آنان بر احساسات و عواطف شان، باعث می شود که موقعیت اجتماعی و قانونی پائین تری از مردان داشته باشند. علاوه براین، طبق باورهای اسلامی، زنان بشدت احساساتی و کم عقل اند، نمی توانند در قانون و قضا و سیاست موثر باشند.

در فلسفه، شریعت، فقه و سنت اسلام، زنان شکننده اند و در طبیعت و خلقت آنهاست که غلط رفتار کنند. بنابراین به مردان آموزش داده می شود که با اعمال غلط زنان با مدارا رفتار کنند، چرا که این اعمال در طبیعت و سرشت زنان است. در اسلام، اعمال و افکار زنان باید بر طبق محدودیتهای ذاتی و استعداد فطری پائین تر آنان ارزیابی شود. زن هر چه بتواند به مدارج عملی

و اجرایی بالایی هم برسد، باز هم طبق فلسفه اسلام و احکام آن، عقلش ناقص است، نباید با او مشورت کرد چون رایش ضعیف و عزمش سست است. در فرهنگ اسلامی، مردی که با زنان مشورت می کند، ملعون است. اسلام به مردان اندرز می دهد که اگر هم با زنان در امری مشورت می کنند، عکس آن عمل کنند چون شیطان نهفته در سرشت زنان، سررشته امور را بدست می گیرد.

بر اساس فقه اسلامی، زن نصف مرد است. بر طبق این احکام، شهادت زنان، و حق ارث آنان نصف مردان است (۱۵)

نه فقط قرآن، که حدیث و سنت و زندگی پیغمبر و سایر رهبران این مذهب، ناظر بر تنظیم روابط و مناسبات زندگی بدوی و قبیله ای مردم در شبه جزیره عربستان در زمان ظهور اسلام است. رساله های فقها و مجتهدین اسلامی نیز تا آنجا که به موقعیت زنان بر می گردد، سرشار از نفرت انگیز ترین اصول و اوامر زن ستیزانه هستند و تا آنجا که به جنسیت زنان و رابطه زن و مرد مربوط است، یک پورنوگرافی زمخت و خشن و وحشیانه علیه زنان است. در این بخش صرفا به قرآن که البته الهام بخش و روح و جوهر رساله های آخوندها را تشکیل می دهد، پرداخته شده است.

اسلام مخلوق ناتوانی و جهالت انسان

این واقعیت که تاریخ ظهور و پیدایش مذاهب به حدود دو هزار سال قبل باز می گردد، به مذهب خاصیتی بشدت ارتجاعی و واپسگرا می دهد. اسلام نیز مانند سایر مذاهب، نمی تواند همچون سد و مانعی در مقابل تحولات و پیشرفتهای اجتماعی و بهبود شرایط زندگی انسانها مقاومت نکند و نظام و فرهنگ کهنه و نابرابر را در مقابل دنیای جدید و تحول و پیشرفت، تقویت نکند. مخالفت سرسختانه کلیسای کاتولیک با ایده ها و افکار نو و علم، شکنجه و آزار دانشمندان و متفکرین در سراسر قرون وسطی و دشمنی کلیه مجتهدین و آخوندهای ریز و درشت در طول تاریخ معاصر ایران با هر آنچه که نشانی از انسانیت و آزادیخواهی و بشر دارد، خصلت مشخصه مذاهب و اسلام است.

اسلام، ابزاری برای توجیه و تداوم تبعیض و نابرابری بین انسانها، و بین زنان و مردان است. اسلام مردود است، نه بعنوان یک ایدئولوژی و سیستم فکری در خود و نه صرفا بعنوان خرافه و توهم و تخیل، بلکه بدلیل نقش و ضرورت اجتماعی آن در توجیه تبعیض و نابرابری جنسی و عامل تفرقه بین انسانها، باید افشا و طرد شود.

عجز و ضعف مطلق انسان اولیه در برابر نیروهای طبیعی و عدم آگاهی از علت وجودی و منشا این نیروها، تمام ابعاد زندگی او را تحت سیطره قرار داد و او را وادار کرد که خدایان را خلق کرده و به آنان پناه برد و تلاش کند مرحمت آنها را جلب و طبیعت را به کنترل خود درآورد یا حداقل از قدرت ویران کن آن رهایی یابد. اگر خدایان و الهه ها، و مذاهب اولیه، حیات شان را مدیون جهل و ناتوانی بشر در مقابل نیروی مقهور کننده و سرسخت طبیعت بودند، ادامه حیات مذاهب، ناشی از وجود آن نیروهای اجتماعی است که با تکامل جامعه، ظهور طبقات اجتماعی با منافع آشتی ناپذیر و سلطه مناسبات طبقاتی بر زندگی بشر حاکم می شوند. مارکس می گوید: "مذهب مخلوق انسان در تنگنا افتاده است (۱۶)

انسان در بندی که زندگی اجتماعی و فردی اش مقهور مناسبات و روابطی

ادامه در صفحه ۱۰

بی خدایان را به دیگران معرفی کنید